



..... ف - ر. راوی

۶۰ سال پیش نیما شعری سرود با عنوان «نام بعضی نفرات» که چنین بود:

یاد بعضی نفرات

روشنم می‌دارد

قهتم می‌بخشد

ره می‌اندازد

و اجاق کهن سرد سرایم

گرم می‌آید از گرمی عالی دمنشان

ناه بعضی نفرات

(زق رومم شده است)

وقت هر دلتنگی

سوی‌شان دارم دست

جرتکم می‌دارد

چند سال قبل سیمین بهبهانی این شعر را عنوان کتابی کرد که یاد کسانی از هم‌تایان خودش را زنده کند و درباره آن‌ها سخن بگوید. حالا من هوس کردم که عنوان این کتاب و آن شعر را بر پیشانی مطلبی بگذارم که قرار است از «یاد بعضی نفرات» که رزق روح‌اند و گرمی بخش اجاقی سرد سخن بگوید. طبیعتاً برای اهل «رازی» بدیهی‌ترین

یکصد کتاب تالیف یا ترجمه کرد. استاد نمونه شد، پدر زیست‌شناسی نوین ایران لقب گرفت و از سوی دانش‌آموختگان البرز و خانه فرهنگ گیلان ستایش شد.

از دکتر بهزاد غیر از یکصد کتابش، سه فرزند به یادگار مانده است دکتر فرامرز بهزاد استاد دانشگاه هامبورگ آلمان، مهندس هوشنگ بهزاد آرشیستک و ساکن شیراز و خانم پریچهر بهزاد که بازنشسته مرکز تحقیقات علوم اعصاب آلمان هستند.

دکتر بهزاد لطف و عنایتی ویژه به «رازی» هم داشتند. اولین مطلب ایشان سال ۷۰ (اردیبهشت ماه) در رازی به چاپ رسید و تا سال ۸۲ هر از گاه از راه لطف برای رازی مطلب مرحمت می‌فرمودند.

این غیر از تذکرات شفاهی (تلفنی) و یا نوشتاری ایشان بود که به دقت همه مطالب رازی را با همان ذره‌بین معروف‌شان مورد تامل قرار می‌دادند و بی‌تعارف و مباحثات لغزش‌ها را (آراسته در جامه ادبی که فقط بر قامت استوار ایشان راست بود) یادآوری می‌کردند در مواردی هم تایید ایشان بر مطلبی نویسنده آن مطلب را به عرش می‌رساند.

سیاهه پاره‌ای از مطالب استاد دکتر بهزاد که در رازی چاپ شده را ملاحظه می‌فرمایید.

#### ■ یاد بهزاد

مرد — رادی نه همانا که مرد

مرگ چنین فواحه نه کاری است فرد

یادآوری، ذکر خیر کوشندگان پراج وادی داروسازی و پزشکی خواهد بود.

نیکانی که حرفه را بالا کشیده اند و ارتقا بخشیده‌اند. کسانی که آبرو و اعتبار وابستگان و پیوستگان صنفی بر شانه‌های آنان استواری یافته و ارتفاع گرفته است. گشودن این صفحه جدید تقارن دارد با ۲۰ ساله شدن رازی و به نظر می‌آید که باید یاد پیش‌کسوت‌ها افتاد که با چه تلاشی راه گشودند (در زمینه‌های گوناگون) و مقصد بر آیندگان نمودند.

پاره نخست این صفحه مزین می‌شود با نام دو داروساز صاحب نام دکتر محمود بهزاد که همین روزها (هفتم شهریور) دو سال است که از خاکیان گسسته و به افلاکیان پیوسته و داروساز دوم دکتر هادی شفاییه است که همین یکی دو ماه پیش نکو داشت او به‌عنوان استاد پیش‌کسوت عکاسی، در غیاب استاد که در امریکا تحت جراحی قرار گرفته بود، برگزار شد.

#### دکتر محمود بهزاد

دکتر محمود بهزاد که در ۲۲ اسفند ۱۲۹۲ در رشت به دنیا آمد پس از عمری یکسره تلاش و کوشش و خدمت و معلمی و نوشتن و نوشتن در هشتم شهریور ۱۳۸۶ در شهر زادگاهش دار فانی را وداع گفت. در مقاله‌ای همکار محترم رازی آقای دکتر سرکندی در شماره مهر ماه ۸۶ رازی به تفصیل و به زیبایی از استاد و حاصل زندگی پربارشان سخن گفتند. «ابعاد انسانی نوع آدمی». دکتر بهزاد آن‌گونه که دکتر سرکندی ذکر کرده و دیگران نیز یادآوری نمودند نزدیک به

## ابعاد انسانی نوع آدمی



دکتر مجتبی سرکندی



### سیاهه شماری از مطالب علمی و اجتماعی دکتر بهزاد در رازی

- | مطالب علمی                               |  |
|--|--|
| ۱۰ - چاقی، تازه‌های شناخت علل و درمان    | ۱ - گره‌گشایی ریشه‌های سرطان                                 |
| ۱۱ - تاثیر متقابل ذهن و تن در بیماری     | ۲ - آلزایمر  |
| ۱۲ - اختلالات ناشی از الکلیسم            | ۳ - محدودیت ورزش بدنی در تندرستی و بیماری                    |
| ۱۳ - گلوکوما: پاتوفیزیولوژی، تشخیص درمان | ۴ - بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی مبتلایان به میگرن            |
| مطالب اجتماعی                            |  |
| ۱ - روان پریش‌ها                         | ۵ - اختلالات متابولیسم آهن                                   |
| ۲ - مشیت الهی                            | ۶ - نقش DNA میتو کندری در پیری و بیماری                      |
| ۳ - داروهای بی‌نسخه                      | ۷ - کنترل فشار خون به کمک آنتاگونیست‌های گیرنده آنژیو تانسین |
| ۴ - اخلاق داروسازی                       | ۸ - جلوگیری اضطراری از بارداری بعد از مقاربت                 |
| ۵ - دیدگاه‌ها                            | ۹ - درمان پوکی استخوان در یائسگی                             |

۴- مسایل روزمره را می‌پذیرفت: سعی می‌کرد با آن کنار آید تا دچار استرس نشود.

۵- ساده زیستی و کم توقعی: ۷۳ سال پیش لیسانس گرفت و چند سال بعد دکترای داروسازی و می‌توانست از مدارکش در آن موقع استفاده‌های بیشتری نماید.

سخنران بعدی آقای دکتر خیابانی (رادیولوژیست) بودند که از طرف انجمن مهرورزان خاطرات و ویژگی‌هایی از استاد بهزاد بیان نمودند: «معتقدم بهزاد مثل هیچ‌کس نبود و هیچ‌کس هم مثل بهزاد نمی‌شود. کارهایش به هیچ‌کس شبیه نبود. وقتی می‌خواست شمارش کند از ۱۰۰ به پایین را می‌شمرد. می‌گفت مغز را باید ورزش داد. در ورزش کردن، نرمش‌های غیرمعمول انجام می‌داد و در توجیه آن می‌گفت باید عضلاتی را که طی روز از آن کار نمی‌گیریم، نرمش دهیم. خودش اعتقاد نداشت که پدر زیست‌شناسی نوین است ولی معتقد بود مطالب علمی زیست‌شناسی را وارد کتاب‌های درسی کرده است. در خصوص استدلال علمی در جایی بحث کرد و سپس در آن خصوص تقاضای رای‌گیری نمود و سپس گفت خیر، هیچ‌کدام درست نیست زیرا استدلال علمی نیاز به اخذ رای ندارد و گرنه انیشتین و دیگران استدلالی نمی‌کردند. بهزاد با همه اطلاعاتی که داشت از افراد متخصص دیگر نظرخواهی می‌کرد و تعصبی به دانش علمی خود نداشت و در کارهای ترجمه‌اش گاهی از دیگران سؤال می‌نمود. مرگ و زندگی را دو روی یک سکه می‌دانست.» سخنران بعدی استاد احمد سمیعی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی) که از تهران تشریف آورده بودند، به تشریح ویژگی‌های

شهریور امسال سومین شهریوری است که «بی‌بهزاد» فرا می‌رسد. اما باور داریم «نامیرایی» او را که نه در کالبد خاکی که در اوراق کتاب‌هایش حضور دارد و با ما و با همه مخاطبان و دوستدارانش سخن می‌گوید با همان روحیه شاد و سرخوش و بذله‌گوی همیشگی.

رازی یاد این پیش‌کسوت راست قامت و نیک‌پندار و خوش‌گفتار خود را از زبان دوستدارانش که در شهریور گذشته یاد او را گرامی داشتند، عزیز می‌دارد.

همکارانی که شهریور ۸۷ به یاد او گردهم آمدند. از میان آن جمع فشرده سخنان چندتن از یاران و سخنان مفصل‌تر دکتر هدایت یزدانی، دکتر غلامحسین مهدی‌زاده و بالاخره دکتر موسی کافی را ملاحظه خواهید فرمود. مطالب زیر برگرفته از سایت [www.drbehzad.blogspot.com](http://www.drbehzad.blogspot.com) است.

## ■ فشرده سخنان یاران در نخستین سالروز درگذشت استاد فرزانه دکتر محمود بهزاد

■ آقای دکتر پورکاظمی (نماینده سازمان نظام پزشکی رشت) با خیرمقدم به حاضران چند ویژگی بارز استاد را تشریح نمودند از جمله:

۱- وقت‌شناسی: امکان نداشت ایشان سر وقت در جلسات حاضر نشود.

۲- برخورد با الگوهای ناهنجار: همواره نسبت به ناهنجاری‌ها واکنش نشان می‌داد و بر این اساس همواره در کیفیت تمبر و پاکت داشت تا موارد را مکتوب و منعکس کند.

۳- خوشبین بودن و منفی فکر نکردن: از ویژگی‌های بارز ایشان بود.

استاد و تحلیل شخصیت ایشان با استناد به خاطرات از ایشان پرداختند:

«من و بهزاد با ۶ سال اختلاف در یک محیط فرهنگی و آموزشی یکسان در رشت پرورش یافتیم. برای این که بدانید دکتر بهزاد در چه محیطی پرورش یافت توضیحاتی عرض می‌کنم: در آن زمان ۵ دبستان دولتی و ۲ تا ۳ دبستان خصوصی وجود داشت. مدارس دولتی اسم و رسم داشتند و خوش‌نام و برخی مدارس ملی بدنام بودند. یک دبیرستان دولتی ۶ کلاسه بود که سیکل اول و دوم داشت و چند دبیرستان غیردولتی ۳ کلاسه بود. فقط یک رشته به نام رشته علمی بود و رشته ادبی نداشت. بعدها مدرسه‌ای تاسیس شد که خیلی خوش‌نام نبود ولی رشته ادبی داشت، که من خودم در سیکل دوم علاقه‌مند شدم در آن دبیرستان حضور پیدا کنم ولی پدرم اجازه نداد. آموزگاران آن موقع از نظر کیفی در سطح خیلی بالایی بودند و کسانی بودند که اهل قلم بودند ..

بهزاد هم در دوران جوانی و هم دوران پیری چست و چالاک بود و در هر کاری با وجدان کاری دقت و ظرافت کارش را انجام می‌داد. او در درجه اول و بیش از هر چیز معلم بود و تا آخر عمرش معلم باقی ماند، حتی کارهای تالیف و ترجمه‌اش نیز با انگیزه‌ی تعلیم بود. بیشتر کارهایش علم به زبان ساده بود. این یک رشته‌ای است در دنیا که نیاز به مهارت و استعداد خاص خودش را دارد.

یکی از ویژگی‌های ایشان شوخ طبعی‌اش بود. زمانی که بازنشسته شد زندگی‌اش بارورتر شد، زیرا بیشتر آثارش مربوط به همین دوران است. وی یک زندگی یک بعدی نداشت، هم حیات عاطفی داشت

هم جسمی و مواظب سلامت خودش بود. زمانی که در شمال تهران ساکن بودند همیشه از محل کارش تا کلک‌چال را پیاده می‌رفت و عضو گروه کوه‌نوردی کلک‌چال بود. در هیچ شرایطی ورزش را ترک نمی‌کرد. به نظر من ایشان ۹۴ سال عمر نکرد بلکه ۲۰۰ سال زندگی کرد، زیرا از تمام لحظات زندگی‌اش استفاده نمود. او همان‌طور زندگی می‌کرد که فکر می‌کرد، کاری که دیگران نمی‌کنند. وی بی‌ریا بود و هیچ تعارفی با دیگران نداشت ... او همواره در عمل الگو و معلم برای دیگران بود.» در ادامه آقای دکتر صالحی - نماینده انجمن داروسازان گیلان مطالبی را بیان داشتند.

### ■ خاطراتی از استاد دکتر بهزاد

#### ✿ جز نیکی نکرد ✿

□ **دکتر هدایت یزدانی** (متخصص ریه، چهره‌ی ماندگار بیماری‌های ریوی، رییس اسبق نظام پزشکی رشت)

شاید متوجه نمی‌شویم که گاهی مسایل کوچک چه اثری در آینده‌ی ما دارد و انسان را به کجا می‌کشاند. تابستان سال ۱۳۲۸ بود. بعد از امتحان کلاس ۱۱ که در رشت گذراندم، مطابق معمول آن سال‌های ما، تابستان باید به بیلاق می‌رفتیم (به شوئیل اشکور). روزی که از گردش اطراف محل برمی‌گشتیم و به بازار محل رسیدیم، برادر بزرگترم را دیدم که با دوستان خودش بود. بدون مقدمه به من گفت: «هدایت، امسال برو تهران.» چرا و چطور را نفهمیدم ولی قبول کردم. به تهران

را که بعد از ۵۹ سال به دقت یادم هست چنین بود: سلول عصبی را روی تخته می‌کشید و دست خود را نشان می‌داد. کف دست «جسم سلول». انگشتان دست «دندریت» و ساعد «آکسون» بود. با رنگ‌های طیف نور را بر حسب حرف اول رنگ تنظیم کرده بود به نام «بناسزئق» (بنفش، نیلی آبی، سبزی، زرد، نارنجی و قرمز) و از این قبیل زیاد داشت. قرارش این بود که درس‌های هفته‌ی قبل را این هفته و درس‌های ماه قبل را این ماه باید جواب بدهیم. یادم هست قسمت زیادی از کتاب زیست‌شناسی را حدود ۵۴ بار تکرار کرده بودم. سئوالات چهار جوابی را زیاد مطرح می‌کرد (که من تا آن وقت ندیده بودم) ولی یک بار یکی از ورقه‌ها را به‌عنوان نمونه جواب به کلاس نشان داد که با کمال تعجب دیدم ورقه‌ی بنده‌ی ناشی است.

به هر حال به برکت تدریس دکتر بهزاد که بسیار در رشته‌ی پزشکی و طبیعی مربوط بود، آن سال در کنکور دندان‌پزشکی تهران و پزشکی تبریز قبول شدم که باز سرنوشت مرا به تبریز فرستاد و به قول ملانصرالدین بنده تبریزی شدم زیرا در تبریز ازدواج کردم.

در آن سال بسیاری از بچه‌های گیلان قبول نشدند و تعداد کمی هم که قبول شدند از من عقب‌تر بودند (تعریف از خود نیست، تعریف هنر و تدریس بهزاد است).

دکتر بهزاد علاوه بر این که مدرس خوبی بود با شاگردان هم بسیار خوب و متوجه وضعیت آنان بود. یکی از هم‌کلاسی‌های من تعریف می‌کرد که: «وقتی از شهرستان به دبیرستان البرز رسیدم به

رفتم و با زحمت زیاد در دبیرستان دارالفنون اسم نوشتم و چند روزی درس خواندم. سرنوشت بازی خود را ادامه داد چون آمدند و گفتند کلاس ۱۲ طبیعی دارالفنون باید بروی به البرز. من هم شاگرد همان کلاس بودم.

البرز دبیرستان بسیار معروفی بود که در تهران نمونه بود و مرحوم دکتر مجتهدی (خدا رحمتش کند) با دیسپلین خاصی اداره‌اش می‌کرد. این دبیرستان اسم پسران بزرگان کشور را هم به آسانی نمی‌نوشت و شهریه‌ی بسیار کلانی داشت که جای امثال ما نبود ولی برای کلاس شماره‌ی ۱۲ دارالفنون رایگان بود. این دبیرستان گل سرسبد تهران دبیری داشت گل سرسبد همه‌ی دبیران تهران به نام دکتر بهزاد که در عین حال کمک و همه‌کاره‌ی دکتر مجتهدی هم بود. دکتر بهزاد در آن سال، سال آخر داروسازی یا تازه فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی داروسازی هم بود.

این بود که دکتر بهزاد معلم کلاس ما هم شد. یعنی حوادث مشروح مرا مجانی از بیلاق آورد خدمت دکتر بهزاد که مردی بود بلندقد حدود ۴۰ ساله که موی سیاهش همیشه روغن زده و شانه‌شده و بسیار مرتب بود. دکتر بهزاد برخلاف معلمین دیگر به کلاس‌ها نمی‌رفت بلکه شاگردان به کلاس ایشان می‌رفتند که سالن بزرگی بود و با تخته سیاهی بزرگ که اشکال زیست‌شناسی را با گچ رنگی روی تخته می‌کشید تا همه‌ی شاگردان از آن استفاده کنند.

## ■ روش خاصی داشت

بعضی نکات را طوری تشریح می‌کرد که شاگردان هرگز فراموش نمی‌کردند. مثلاً دو نمونه

ولی او بهتر می‌رفت. آرام و دایم می‌رفت. احساس خستگی نمی‌کرد. عجله‌ای نداشت. همه‌ی مسایل را مدنظر داشت: تعداد ضربان قلب اول آهسته بعد کم کم سریع‌تر و امثالهم. عجیب این که می‌گفت دوستی در تهران دارم که با او هم برنامه‌ی کوه دارم. غروب پنجشنبه‌ها با اتوبوس شبانه به تهران می‌رفت، در منزل دوستش بود، فردا صبح با او کوه‌نوردی می‌کرد و غروب جمعه با اتوبوس شبانه به رشت برمی‌گشت!

در کوه از صحبت‌ها و جوک‌های متنوع و مطبوعی که داشت کسی خسته نمی‌شد. کوله‌های دوستان پر از غذا بود ولی هرگز ایشان پر خوری نمی‌کرد و به دیگران سفارش‌های لازم خوراک می‌داد. مثل همیشه معلم بود. از موجودات جنگل توضیح می‌داد، از حیوانات گرفته تا کرات آسمانی و هماهنگی پرواز پرندگان صحبت و ما را مستفیض می‌کرد و به پرسش‌های ما جواب می‌داد. جنگل و مخصوصاً تک درخت و درخت‌های رنگین پاییز را بسیار دوست داشت. یادم می‌آید روزی در ابتدای کوه در ناحیه‌ای پردرخت و علف بین دو درخت با فاصله‌ی نسبتاً زیاد تار عنکبوتی دیدم. از ایشان پرسیدم: «آقای دکتر، این حشره چگونه اولین تار افقی بالا را بین دو درخت برده که بعد بقیه‌ی تار را در زیر آن تعبیه کرده است؟» (حاشیه: از همکاران محترم تقاضا دارم هر کدام می‌دانند، به من هم برسانند. بسیار ممنون می‌شوم.)

دکتر همیشه بعد از رسیدن به شهر و منزل تشکر جانانه‌ای می‌کرد که خیلی خوش گذشته است. در حالی که به همراهان از برکت وجود او بیشتر خوش گذشته بود. بهزاد همیشه در ذهن من

علت عدم امکان مالی بسیار ناراحت بودم. روزی گوشه‌ای بودم و در بحر تفکر که دکتر بهزاد مرا دید و از حالم پرسید و توضیح دادم. دستم را گرفت و به قسمت دفتر بود. کارهایی در آن جا به من یاد داد که توانستم با مزد آن امرار معاش کنم.» و این همان شخصی بود که استاد عفونی و اولین متخصصی بود که مسایل ایدز را در «خانه‌ی داروساز» رشت مطرح و تشریح کرد و بعد از سال‌ها دکتر بهزاد را در رشت دید که طرفین بسیار خوشحال شدند.

به هر حال مثل همه‌ی معلمین خوب که همیشه در ذهن شاگردان هستند، ذهن من پر از دکتر بهزاد بود، همیشه و در همه حال، تا روزی که خبر عجیبی شنیدم: دکتر بهزاد به گیلان آمده است.

اولین بار ایشان را با خانم‌شان در مرکز مبارزه با سل دیدم که برای معاینه‌ی ریه آمده بودند. بعدها که با همه‌ی شهر دوست و آشنا شده بود چه رسد به من شاگرد قبلی، به من محبت زیادی داشت. اولین دکتری بود که در گیلان به‌عنوان نمونه انتخاب شد، یعنی در یکی از میهمانی‌های اول هر فصل نظام پزشکی که در سابق داشتیم، به‌عنوان نمونه لوح تشویق و تشکر دریافت کردند.

### ■ و اما خاطرات کوه‌پیمایی

حدود ۱۰ سال قبل اتموبیل پاترولی داشتم که مناسب راه‌های سخت و نامناسب بود، وسیله‌ای برای رفتن تا جایی که پیاده‌روی شروع شود. ایشان نیز با علاقه‌ی شدیدی که به طبیعت داشت، لطف می‌کرد و با ما می‌آمد. آن وقت ۸۰ تا ۸۵ ساله بود. با من ۶۰ تا ۶۵ ساله در پی سایر دوستان می‌رفتیم. دوستان به من می‌گفتند خوب می‌روی

هست و خواهد بود.

### خداوند رحمتش کند که خواهد کرد

این مقاله مندرج در شماره ۵۸ ماهنامه پزشکان گیل برای استفاده این سایت ارسال شده است.

### ■ به یاد آن پیر فرزانه

□ دکتر غلامحسین مهدی زاده (داروساز)

صاحب این قلم سالیان دراز (بیش از ۲۵ سال) با استاد رابطه‌ی همکاری نزدیک داشتیم، که این خود قطعاً همراه با خاطرات و درس‌های زیادی بوده است، که چنین نیز هست و من هیچ‌گاه نمی‌توانم آن‌ها را از یاد بیرم و همیشه خود را وام‌دار آن مرد بسیار بزرگ قلمرو علم و دانش می‌دانم. البته نوشتن خاطرات تمام لحظات حضور در کنار استاد بسیار طولانی و خارج از حد یک مقاله‌ی کوتاه است و یقیناً خارج از توان من ناچیز.

### وصف او از جانب هم‌چون منی

هست در بـمـر اوفتاده سوزنی

محل کاری داشت، عکس این مجسمه را روبه‌رو یا در کنار خود روی دیوار نصب می‌کردند. من کنجکاو شدم و علت این کار را از ایشان پرسیدم گفتند: «این مجسمه در تمام طول زندگی‌ام الگو و رهنمای من بوده است، و باید در معرض دید من باشد تا من هر لحظه به یاد بیاورم که انسان هستم، قدرت تفکر دارم و می‌توانم با فکر خود محیط و اجتماع خودم وطنم و حتی جهان را متحول کنم.» به راستی او چنین کرد و بدون شک یکی از تاثیرگذارترین شخصیت‌های علمی و فرهنگی قرن حاضر ایران است که نسل کنونی و نسل‌های آینده بسیاری از پیشرفت‌های خود را مدیون استاد بهزاد و بهزادها هستند و گرنه ...

### مهر یزدان چون که بر جانی دمد

بر فلک اندیشه و رایش رسد

لطف حق تا عام را در کار شد

فاص را اکـرام او بسیار شد

نعمت اندیشه بفشـد مرد را

تا برد بر عرش اعلی فرد را

یکی از خصوصیات بسیار مهم استاد بهزاد که برای من خیلی جالب و آموزنده بود، بی‌تفاوت نبودن در برابر ناهنجاری‌های اجتماعی و گفتار و کردار مسؤولان و دست‌اندرکاران امور اجتماعی و فرهنگی کشور بود. او چنان‌چه مورد ناصوابی را می‌دید قطعاً واکنش نشان می‌داد و به‌طور صریح و با دلیل و برهان و بسیار فروتنانه به طرف تذکر می‌داد. استاد غالباً نامه‌هایی را که برای مخاطبان می‌نوشت یک بار پیش حقیر می‌خواند تا اگر نقصی

اما تلاش می‌کنم تا چند نکته‌ی مهم و آموزنده از دیدگاه خودم را به نگارش درآورم تا ادای دینی باشد به آن استاد فرزانه و شاید مقبول طبع خوانندگان.

همه به یاد داریم که او گوست رودن (۱۸۴۰ تا ۱۹۱۷ میلادی)، مجسمه‌ساز فرانسوی، مجسمه‌ی مفرغی مشهوری به نام «متفکر» ساخت که شهرت او را جهانی کرده است. برای من بسیار جالب بود که استاد بهزاد چه در منزل و چه در هر جایی که

وجود دارد، اصلاح کند. (البته قبلاً بزرگوارانه این اجازه را به من داده بودند تا چنانچه ایرادی در نوشته یا گفتار ایشان مشاهده کردم. صریحاً بدون هیچ ترس و واهمه‌ای به‌طور خصوصی به ایشان متذکر شوم.) من در طول سالیان شاهد نوشتن نامه‌های زیادی به افراد و مسؤولان مختلف کشور و حتی خارج از کشور بودم. به دو مورد آن به‌طور خلاصه اشاره می‌کنم.

در یکی از کتاب‌های دوره‌ی ابتدایی بعد از انقلاب، برای اثبات وجود خدا و توجیه خدانشناسی داستانی از «کبوتر و صیاد و مار» آورده شده بود که رفتارهای غریزی حیوانات را به حساب فرمان خدا گذاشته بودند. جالب بود که استاد در همان سال اول چاپ این کتاب آن را از نظر گذرانده و بسیار ناراحت شده بودند و طی نامه‌ی اعتراض‌آمیز و شدیدالحنی به وزیر آموزش و پرورش اعتراض کردند و تذکر دادند که با این همه واقعیت‌های علمی که برای اثبات وجود خدا در دست داریم چه لزومی دارد که از مسایل خرافی و غیرعلمی برای این کار استفاده شود. کتاب مذکور در سال بعد اصلاح و آن مطلب حذف شد.

استاد بهزاد در مورد عنوان‌های «مجلس شورای اسلامی» و «حقوق بشر اسلامی» ایراد داشتند و استدلال می‌کردند که این عنوان‌ها از نظر دستوری و واژگانی اشتباه در کنار هم قرار گرفته‌اند و در این مورد نامه‌هایی به روسای مجلس و قوه‌ی قضاییه نوشتند، که هیچ یک پاسخ ندادند، به استثنای آقای حداد عادل که مساله را تایید کردند ولی گفتند چون در قانون اساسی به همین شکل آمده است، بنابراین چاره‌ای جز

پذیرش آن نیست.

از جمله موارد دیگری که استاد از سال‌ها پیش در مورد آن به چند مسؤول کشوری و ادارات مختلف نامه نوشتند و به آن ایراد گرفتند، نصب پرده‌های متعدد پیام تبریک و خیرمقدم و غیره در جلوی ادارات و سازمان‌ها بود، و می‌گفتند که چرا با این کار بیهوده سرمایه‌های ملی را به هدر می‌دهید زیرا عزل و نصب و رفت و آمدهای اداری امری طبیعی و عادی است و لزومی به نصب اعلانیه و پرده وجود ندارد.

تا جایی که حقیر به یاد دارم تعداد نامه‌های تذکر استاد بیش از هزاران مورد بوده است، و در برابر پرسش من که در این دوران وانفسا فکر می‌کنید این نامه‌ها تاثیری دارد، پاسخ می‌داد: «من وظیفه‌ی خودم را انجام می‌دهم و حداقل تاثیرش این است که مخاطبان نامه متوجه می‌شوند که هر اشتباهی را نمی‌توانند انجام دهند و اگر تعداد این نامه‌ها زیادتر باشد قطعاً تاثیرگذارتر خواهد بود.»

استاد بهزاد، چنان که همه می‌دانند، نماد الگوهای تندرستی بود و خود تمام نکات مربوط به تندرستی‌اش را به‌طور کامل رعایت می‌کرد و در مورد همه‌ی مردم نیز این احساس مسؤولیت را داشت و در هر جا و هر شرایط، آشنا و غیرآشنا را با بیانی صمیمانه مخاطب قرار می‌داد و نکات مربوط به حفظ تندرستی را متذکر می‌شد و اغلب یادداشت‌های مربوط به الگوهای حفظ تندرستی را در کیفش داشت و به افراد مختلف می‌داد. رفتارهای استاد در این زمینه طوری بود که تندرستی همه را مانند تندرستی جسم و روح خودش فرض می‌کرد و بیانش نیز بسیار تاثیرگذار بود. او به معنی

از آن روز به بعد خیلی راحت شدم و زندگی ام روال عادی به خودش گرفت.»

ناگفته نماند این‌گونه خاطرات خصوصی و دارای نکات آموزنده زیاد دارم که ذکر آن‌ها را ضروری نمی‌بینم ولی در پایان این مطلب، ذکر یک نکته را لازم می‌دانم. استاد بهزاد در ابتدای بازگشت‌شان به شهر رشت، مدت کوتاهی در شهر صومعه‌سرا مشغول به کار شدند. ابتدا آقای دکتر هربالچی (که سال‌ها قبل شاگرد استاد در دبیرستان البرز بودند و بعد از انقلاب در پست مدیر درمان بهداری قرار داشتند) متوجه حضور ایشان در گیلان شدند و موضوع را به آقای دکتر پورکاظمی (که در کنار آقای دکتر هربالچی مسؤول دفتر اسناد پزشکی و نیز دبیر جامعه‌ی داروسازان بودند) گفتند و درباره‌ی اعتبار و درجه‌ی علمی استاد اطلاعاتی را در اختیار ایشان گذاشتند. آقای دکتر پورکاظمی با هماهنگی جامعه‌ی داروسازان آن زمان ترتیبی دادند تا ایشان در جامعه مشغول به فعالیت شدند. آقای دکتر پورکاظمی همان‌طور که همه مشاهده کردند، در روزهای بیماری استاد و پی‌گیری درمان ایشان در بیمارستان و مراقبت از ایشان در منزل و همچنین انجام مراسم تدفین و ترحیم آن مرد بزرگ زحمات زیادی کشیدند که متأسفانه از این همه فعالیت و تلاش فداکارانه در جایی یاد نشده، ولی بسیار جای تشکر و قدردانی است. اگرچه می‌دانم ایشان تمام این کارها را به پاس احترام گذاشتن به مقام علمی استاد بهزاد و دوستی صمیمانه‌ای که با او داشتند انجام دادند و هیچ انتظاری هم ندارند.

واقعی کلمه عاشق مردم بود و در تمام طول عمرش دغدغه‌ی آموزش، رفاه و تندرستی مردم را داشت.

**در فدمت یار بندگی باید کرد**

**با پای نه، سر، دوندگی باید کرد**

**تا در رگ تاک، فون می می‌جهشد**

**با مضرت عشق زندگی باید کرد**

در رابطه با رعایت نکات حفظ تندرستی، مطلبی را که از زبان استاد شنیدم، نقل می‌کنم. استاد بهزاد در خورد و خوراک بسیار محتاط و اهل امساک بودند. در برابر هر غذای لذیذی هم حد خودشان را نگه می‌داشتند و به هیچ‌وجه پرخوری نمی‌کردند، در سال‌های پس از درگذشت همسر اول‌شان، هنگامی که به تنهایی زندگی می‌کردند، مدتی مجبور بودند بیرون از منزل غذا صرف کنند. می‌گفتند: «به هر جا می‌رفتم غذایی می‌آوردند به اندازه‌ی دو وعده خوراک من بود که من نمی‌توانستم همه‌ی آن را میل کنم و این مساله خیلی مرا ناراحت می‌کرد. روزی دل به دریا زدم و پیش مدیر یکی از چلوکبابی‌های نزدیک محل کار خود رفتم و رک و راست و صمیمانه موضوع را به او گفتم و تقاضا کردم اگر اجازه بدهید من پیرمرد هشتاد و چند ساله یک روز در میان ناهار اینجا بیایم و شما به جای یک پرس کامل نصف پرس غذا برای من بیاورید و هر طور هم خواستید حساب کنید. مدیر رستوران با تعجب و خنده مرا پذیرفت و گفت به ازای هر دو روز صرف غذا قیمت یک پرس را با شما حساب می‌کنیم، با کمال میل، به ما افتخار می‌دهید. من

## ■ مروری بر خدمات تربیتی و آثار روان‌شناسی

### دکتر محمود بهزاد

#### □ بهزاد و روان‌شناسی

#### ■ دکتر موسی کافی (استادیار روانشناسی دانشگاه

گیلان)

«من عاشق معلمی هستم و از زندگی با دانش‌آموز و دانشجوی لذت می‌برم و افتخار می‌کنم که معلم بوده و هستم» «دکتر محمود بهزاد»  
کیهان علمی، آذر ماه ۱۳۷۰، ویژه‌نامه‌ی دکتر محمود بهزاد

یکی از مهم‌ترین خدمات استاد دکتر محمود بهزاد پرداختن به امر تعلیم و تربیت بوده است. ایشان در سال ۱۳۱۴ در رشته‌ی علوم تربیتی لیسانس گرفت و نخستین فعالیت شغلی خود را با تدریس در مدارس شروع کرد و تا واپسین ماه‌های عمر پربارش به تدریس روان‌شناسی فیزیولوژیک به دانشجویان رشته‌ی روان‌شناسی دانشگاه گیلان ادامه داد. استاد عاشق کلاس و درس و بحث بود. کلاس بسیار گرمی داشت که به راستی روی همه‌ی دانشجویان اثر می‌گذاشت. به نظر پارسونز و همکاران (۱۳۸۵) کلاس درس جای انرژی است، جایی که می‌تواند شگفت‌انگیز و هیجان‌آور باشد، جایی که در آن زندگی شکل می‌گیرد. اما کلاس با انرژی و شور و هیجان حاصل تلاش و تصمیمات سنجیده‌ی معلمان ماهر و متخصص است. کسانی که در کلاس درس استاد بهزاد بوده‌اند این ویژگی‌ها را به خوبی لمس کرده‌اند. استاد بهزاد در کلاس‌های درس از فنون و مهارت‌های تدریس به خوبی استفاده می‌کرد. بیان مطالب پیچیده‌ی علمی به زبان قابل فهم

دانش‌آموزان و دانشجویان، ذکر مثال‌های واضح و ملموس، استفاده از ابزارهای کمک آموزشی به‌کارگیری حرکات مناسب دست و بدن، نظم و سازمان‌دهی کلاس درس و وقت‌شناسی و حضور به موقع در کلاس از جمله ویژگی‌های اساسی استاد در امر آموزش بود. به مشارکت شاگردان به بحث و گفتگو در کلاس اهمیت زیادی می‌داد و آنان را به پرسش تشویق می‌کرد. ایشان از این روش‌ها در انتقال دانش به شاگردان به خوبی بهره می‌گرفت. هم‌چنان که پارسونز و همکاران (۱۳۸۵) مطرح کردند، دانش تعلیم و تربیت دانشی است درباره‌ی راه‌های موثر آرایه‌ی اطلاعات به یادگیرندگان. این دانش به نوبه‌ی خود مستلزم آگاهی درباره‌ی این موضوع است که چه چیزی سبب مشکل یا آسان شدن محتوای یادگیری در شاگردان می‌شود. معلمان از طریق زبان بدن، استفاده از فضا، تن صدا و تماس چشمی با شاگردان ارتباط برقرار می‌کنند که تمامی این راه‌ها تاثیری گسترده بر نحوه‌ی انتقال پیام معلم و گیرایی شاگرد دارد (فلیندرز، به نقل از پارسونز، ۱۳۸۵).

در زمینه‌ی اهمیت تعلیم و تربیت و کار در کلاس درس در بخش‌هایی از کتاب «علم» (۱۳۶۲) تألیف دکتر بهزاد آمده است:

یکی از راه‌های علم‌آموزی کنجکاو کردن شاگردان برای دانستن امری است که قبلاً چندان بدان امر توجه نداشته‌اند. هنگامی که دانش‌آموزی کنجکاو شود، موضوع را به خوبی فرا می‌گیرد و آن موضوع جزو دانسته‌هایش می‌شود. راه دیگر این است که معلم از صورت سخنگو بیرون بیاید و شاگردان را به فکر کردن و سخن گفتن وادار

را می‌دانست، بلکه آن را به خوبی احساس می‌کرد؟  
(صفحات ۸۱ و ۸۳)

حاصل خدمات ارزشمند و بی‌شمار دکتر محمود بهزاد در زمینه‌ی تعلیم و تربیت، پرورش هزاران شاگردی است که امروز هر کدام خود در ایران و خارج از ایران از جمله استادان و دانشمندان برجسته هستند.

دکتر بهزاد در سال ۱۳۴۱ مامور تاسیس سازمان کتاب‌های درسی شد، مدت دو سال ریاست این سازمان را به‌عهده گرفت و مولف نخستین کتاب‌های درسی در ایران است. با تلاش ایشان همه‌ی کتاب‌های درسی ایران از دوره‌ی ابتدایی تا پایان دوره‌ی متوسطه تالیف و تدوین شد. در این زمینه استاد بهزاد می‌گوید: قبل از این که اولین کتاب‌های درسی را به شکل دستی تنظیم کنم در کلاس‌های درس، معلمان به دانش آموزان جزوه می‌گفتند. هیچ منبع مشخصی وجود نداشت که معلمان از روی آن مفاهیم را به بچه‌ها منتقل کنند و بچه‌ها با چه مشقتی مجبور بودند جزوه‌نویسی کنند. در ابتدا تنها هدفم تغییر سیستم جزوه‌نویسی بود و این که معلمان منبعی برای درس دادن داشته باشند. بعد از آن بود که با یگ گروه ۱۲ نفره برای بررسی کتاب‌های غربی به ایالات متحده‌ی امریکا فرانسه و انگلیس رفتیم. سه ماه آن‌جا بودیم و روی کتاب‌های درسی آنان تحقیق می‌کردیم، معلوم شد که هدف تالیف کتاب‌های درسی باید با سیاست کلی تعلیم و تربیت کشور هماهنگ باشد. پس از بازگشت با کمک چند نفر از دوستان دانشمندم کتاب‌های درسی را از کلاس ۷ تا ۱۲ به سبک جدید و با تصاویر آموزنده تالیف کردیم (پزشکان

سازد، برای این کار معلم باید پرسش‌هایی درباره‌ی موضوع درسی مطرح کند و از شاگردان پاسخ آن‌ها را بخواهد و وضعی پیش آورد که همه در پاسخ دادن شرکت کنند و راه درست علم‌آموزی این است که کوشش شود شاگرد مفاهیم علمی کسب کند نه آن که مطالب علمی را حفظ کند.

استاد بهزاد با توجه به شیوه‌ی نگارش مطالب به زبانی ساده و بیان موضوعات علمی به زبانی قابل فهم در این زمینه دو مثال ذکر کرده است که بی‌مناسبت نیست در این جا آورده شود.

۱- روزی آموزگاری که در کلاس چهارم ابتدایی تدریس می‌کرد این موضوع را برای نوشتن انشا به شاگردانش داد: «وضع یک خانواده‌ی فقیر را شرح دهید.» دختر یک ثروتمند که در آن کلاس تحصیل می‌کرد این طور نوشت: (خانواده‌ای بود فقیر، پدر فقیر، مادر فقیر، پسران فقیر، دختران فقیر، پدربزرگ فقیر، زمین تنیس فقیر، فرش‌ها و مبل‌ها و همه چیزهای خانه فقیر بودند...) آیا غیر از این است که دخترک ثروتمند از مفهوم فقیر بی‌اطلاع بود؟

۲- روزی تابوتی را به گورستان می‌بردند و گروهی آن را بدرقه می‌کردند. پسر مرد فقید به دنبال تابوت پدر می‌رفت و زاری کنان می‌گفت: «پدرجان، امشب تو را در جایی منزل خواهند داد که نه چراغ دارد، نه فرش، نه آب دارد، نه نان و نه وسیله‌ی گرما.» گدایی با پسر کوچکش در کناری نشسته بودند و به سخنان پسری که زاری می‌کرد گوش می‌دادند. پسرک از پدرش پرسید: «بابا این تابوت را به خانه‌ی ما می‌برند؟»

آیا غیر از این است که پسرک نه تنها مفهوم فقر

گیل، تیر ۱۳۸۶، ص ۱۰).

تعلیم و تربیت می‌تواند زندگی متفاوتی خلق کند و معلمان کارآمد نیز واقعاً می‌توانند زندگی را تغییر دهند. از تربیت به معنی تغییر رفتار انسان‌ها یا به عبارتی انسان‌سازی نیز تعبیر شده است (رشیدپور، ۱۳۷۱). هنر معلم تنها این نیست که به تدریس بپردازد بلکه یکی از وظایف اساسی معلم این است که شوق و ذوق زندگی را در شاگرد بیدار کند و شیوهی درست زندگی کردن را با عمل و رفتارش به او نشان دهد. شاید شما با استادی برخورد داشته‌اید که تاثیر به‌سزایی در زندگی شما داشته باشد، استادی که با توجه به امکانات شما تشویق‌تان کرده باشد، معلمی که الگو و سرمشق شما در زندگی بوده باشد. خوش برخورد بودن استاد بهزاد، فعال و با نشاط بودن، امیدواری و مثبت‌اندیشی وی، از ایشان الگو و سرمشق خوبی ساخته بود تا دیگران و به‌ویژه شاگردانش شیوهی درست زندگی را از او یاد بگیرند. وقتی شاگردان استاد بهزاد این نمونه از رفتارهای او را مشاهده می‌کردند عشق و شوق و اشتیاق زندگی و فعالیت در آنان مضاعف می‌شد.

دکتر بهزاد علاوه بر تدریس و تعلیم و تربیت دانشجویان، کتاب‌های مختلفی در بعضی زمینه‌های روان‌شناسی، تالیف و ترجمه کرد که هنوز هم مورد استفاده‌ی دانشجویان و استادان قرار می‌گیرد. وی در سال ۱۳۴۸ کتاب «روان‌شناسی فیزیولوژیک» اثر کلیفورد تی مورگان را ترجمه کرد. دکتر محمود صناعی استاد و رییس وقت موسسه‌ی روان‌شناسی دانشگاه تهران در مقدمه‌ی این کتاب چنین نوشت:

روان‌شناسی یکی از علوم آزمایشی است و یکی از مهم‌ترین مقدمات آن فیزیولوژی است به‌خصوص آن قسمت از فیزیولوژی که در رفتار ما تاثیر بیشتر دارد. این قسمت از فیزیولوژی به اسم روان‌شناسی فیزیولوژیک معروف شده است و از دروس پایه‌ی روان‌شناسی است. تاکنون کتاب درسی‌ای که دانشجوی دانشگاه را به کار آید در زبان فارسی کمتر وجود داشته است. آقای دکتر محمود بهزاد که آثار ایشان در بیولوژی و فیزیولوژی از ترجمه و تالیف معروف است برای نخستین بار دامن همت به کمر زده و رفع این نقیصه را کرده‌اند. کتاب حاضر که به همت ایشان به فارسی ترجمه شده است یکی از مهم‌ترین کتب درسی امروز در روان‌شناسی فیزیولوژیک است و هیچ دانشجوی روان‌شناسی را از خواندن آن چاره نیست. استادی دکتر محمود بهزاد در ترجمه‌ی این کتاب دشوار به فارسی سلیس و قابل فهم در خور همه‌گونه تقدیر است. دکتر بهزاد با ترجمه‌ی این کتاب خدمت مهم دانشگاهی انجام داده‌اند. من ترجمه‌ی این کتاب را یک خدمت بزرگ علمی می‌دانم و به دکتر بهزاد در زحمت و رنجی که برای تهیه و به‌خصوص چاپ آن تحمل کرده‌اند صمیمانه تبریک می‌گویم و امیدوارم خدمات ارزنده‌ی ایشان سال‌ها ادامه یابد. امیدوارم کار دکتر بهزاد برای استادان دیگر سرمشق باشد.

کتاب روان‌شناسی فیزیولوژیک در ۲۰ فصل و با عناوین تدوین شده است:

- فصل اول: ساز و کار پاسخ پیرامونی
- فصل دوم: سلسله‌ی عصبی مرکزی
- فصل سوم: فیزیولوژی نرون

و جزوه‌های پلی کپی شده‌ی استاد خود قناعت می‌کنند، اما این نیز درست است که هنگامی به معنی واقعی کلمه دانشجو می‌شوند که استادان‌ها را در درسی که عهده دارد سر ذوق بیاورد. غالب دانشجویان درس‌ها را چون بیماری که باید دارو بخورد تا درمان گردد به زور و با ناراضی خاطر حفظ می‌کنند و امتحان می‌دهند و لیسانس می‌گیرند تا از مزایای قانونی آن استفاده کنند. دانشجویان غالباً از این ناراحت‌اند که بیشتر استادان آن‌ها را دست کم می‌گیرند و به پرسش‌های آن‌ها اگر اجازه‌ی پرسش بدهند، پاسخ قانع‌کننده نمی‌دهند.

دکتر بهزاد کتابی با عنوان «پاولف» را از جفری گری به فارسی ترجمه کرد و انتشارات خوارزمی آن را در سال ۱۳۶۲ به چاپ رساند. این کتاب در هفت بخش تحت عنوان «زمینه‌ی فکری» «پژوهش‌های فیزیولوژیک»، «انعکاس‌های شرطی»، «نظریه‌ی شرطی شدن»، «نظریه‌ی پاولف درباره‌ی کار مغز»، «شخصیت و روان آسیب‌شناسی» و «تاثیر پاولف» تنظیم شده است. در ابتدای بخش اول این کتاب هم‌چنین آمده است:

یکی از بزرگ‌ترین معماهایی که با آن روبه‌رو هستیم چگونگی درک ارتباطات میان رفتار ذهن و مغز است. هیچ‌کس به اندازه‌ی پاولف برای خارج ساختن این معما از قلمرو فلسفه و کشاندن آن به آزمایشگاه نکوشیده است. پاولف برای این کار میان فیزیولوژی و روان‌شناسی پلی حیاتی برقرار ساخت. یعنی میان دو موضوع که به هنگام آغاز کار پاولف بالقوه از یکدیگر جدا بودند ولی اکنون می‌روند تا

- فصل چهارم: محیط داخلی
- فصل پنجم: حواس شیمیایی
- فصل ششم: دستگاه بینایی
- فصل هفتم: ادراک بینایی
- فصل هشتم: شنوایی
- فصل نهم: احساس‌های سوماتیک
- فصل دهم: کنش‌های حرکتی
- فصل یازدهم: هیجان
- فصل دوازدهم: خواب، بیدارشدگی، فعالیت
- فصل سیزدهم: گرسنگی و تشنگی
- فصل چهاردهم: رفتار جنسی
- فصل پانزدهم: رفتار غریزی
- فصل شانزدهم: شرطی شدن
- فصل هفدهم: یادگیری تمیزی
- فصل هیجدهم: حل مساله
- فصل نوزدهم: اختلالات مغزی
- فصل بیستم: روان‌شیمی

کتاب «مغز آدمی از دیدگاه روان‌شناسی» در سال ۱۳۵۶ توسط دکتر بهزاد به نگارش درآمد. بخشی از این کتاب حاصل سخنرانی ایشان در جمع دانشجویان روان‌شناسی دانشگاه تهران در همان سال است. در این سخنرانی ساختارها و کارکردهای مختلف مغز و ارتباط آن با رفتار به‌خوبی توضیح داده شده است. در مقدمه‌ی این کتاب استاد بهزاد به بخش‌هایی از مشکلات دانشجویان در امور آموزشی به‌خوبی اشاره کرده که شاید هنوز هم این مشکلات ادامه داشته باشد. در این مقدمه آمده است که:

این درست است که دانشجویان عموماً عادت به کتاب خواندن ندارند و به همان کتاب یا کتاب‌ها

در هم ادغام شوند (ص ۵). استاد بهزاد در کتاب «ابعاد انسانی نوع آدمی» به برخی از ویژگی‌های مهم انسان اشاره کرده است. در این کتاب چهار ویژگی برجسته‌ی ذهن آدمی یعنی خودآگاهی، اندیشه‌ی نمادی، اندیشه‌ی انتزاعی و آینده‌نگری توضیح داده شده است. در صفحه‌ی ۶۲ این کتاب آمده است که:

اما آدمی چند حس سوپرسوماتیک نیز دارد که به وسیله‌ی آن‌ها چیزهایی را ادراک می‌کند که گرچه در جهان مادی احساس می‌شوند ولی ماهیت غیرمادی دارند. این چند حس عبارت‌اند از حس کنجکاوی، حس اخلاقی، حس زیبایی و حس دینی.

تکنولوژی، علوم شیمی و پزشکی و هر چیزی که به احتمال قوی از رنج آدمی کاسته است به‌صورتی وحشتناک و معمایی به راه نابودی نوع آدمی می‌رود و نوع آدمی دارد کاری می‌کند که سیستم‌های زنده‌ی دیگر هرگز چنان نمی‌کنند و آن این است که به دست خود موجبات نابودی‌اش را فراهم می‌سازد. بدتر از همه این است که در این گیرودار عالی‌ترین و اصیل‌ترین ویژگی‌ها و استعداد‌های انسانی که به حق آن‌ها را از مشخصات انسانی می‌شمرند، ظاهراً نخستین قربانیان‌اند. ما که در کشورهای متمدن پر جمعیت به‌خصوص در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنیم دیگر درک نمی‌کنیم که تا چه اندازه نیازمند محبت قلبی آدمیان‌ایم (به نقل از کتاب مغز آدمی از دیدگاه روان‌شناسی، ۱۳۵۶، ص ۶۰).

روان‌شناسی تکاملی از رویکردهای بین رشته‌ای روان‌شناسی است که امروزه اهمیت زیادی پیدا کرده است. این حوزه از روان‌شناسی با خاستگاه یا منشا زیستی سازوکارهای روانی ارتباط دارد. اندیشه‌ی اساسی در روان‌شناسی تکاملی این است که سازوکارهای روانی هم مثل سازوکارهای زیستی

در بخش دیگری از این کتاب آمده است که:

از سه رکن ایمنی جوامع بشری یعنی سنت دین و قوانین، فقط دین راستین است که چارچوب ایمنی مطمئنی برای آدمیان فراهم می‌سازد. زیرا آدمی می‌تواند از طریق عبادت بین خود و پروردگار رابطه‌ای ناگسستنی برقرار سازد. علم برخلاف تصور بداندیشان نه تنها سست‌کننده‌ی اعتقادات راستین دینی نیست بلکه خدمات بزرگی به دین کرده است: یکی تصفیه‌ی دین از خرافات آلوده‌ساز و دیگری شناساندن عظمت جهان و آفریننده‌ی بزرگ آن (ص ۹۰).

یکی از شاخه‌های روان‌شناسی که به مطالعه‌ی رفتار گونه‌های مختلف جانوری می‌پردازد «روان‌شناسی تطبیقی» نام دارد. روان‌شناسی تطبیقی مطالعه‌ی شباهت‌ها و اختلافات موجود در رفتار انواع موجودات زنده است. گروهی از پژوهشگران به نام «کردارشناسان» هستند که

محمود بهزاد ترجمه کرده است. در بخشی از این کتاب آمده است:

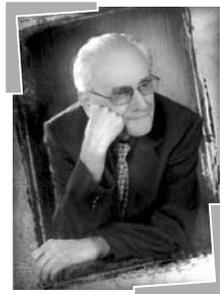
واقع امر این است که محیط‌هایی که مردم در آن به سر می‌برند بی‌نهایت تغییرپذیر نیستند بلکه آدمی است که با استفاده از تکنولوژی براساس خصوصیاتش، محیط‌های نو ابداع می‌کند. یک عطیه‌ی ارثی در محیط‌های مختلف فنوتیپ‌های متفاوت به وجود می‌آورد و امکان دارد بعضی از فنوتیپ‌ها مقبول دارندگان آنها و برای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند پذیرفتنی باشند. بنابراین تندرستی به حساب خواهند آمد. یک ژنوتیپ معین ممکن است در محیطی تندرستی به بار آورد و در محیط دیگر

نتیجه‌ی میلیون‌ها سال تکامل از طریق انتخاب طبیعی است. به این ترتیب فرض روان‌شناسی تکاملی بر این است که سازوکارهای روانی مبنایی وراثتی دارند و در گذشته احتمال بقا و تولید مثل نیاکان ما را افزایش داده‌اند (اتکینسون و هیلکارد ۱۳۸۵). ارتباط روان‌شناسی با نظریه‌ی تکامل در کتاب استاد بهزاد به نام «تئوری تکامل و روان‌شناسی» بررسی شده است.

موضوع مربوط به تاثیر وراثت و محیط یا به عبارتی طبیعت و تربیت در شکل‌گیری مجموعه رفتارهای فرد یا شخصیت و به‌ویژه هوش در کتاب «نژاد، هوش، شخصیت» منعکس شده است. این کتاب را تتودوزیوس دایزانسکی تالیف و دکتر



دکتر بهزاد در آزمایشگاه دبیرستان البرز



دکتر محمود بهزاد

استرس ناشی از خاموشی ناگهانی برق، استرس ناشی از بلندگوها و صداهای دلخراش آنها در معابر و استرس ناشی از رانندگان بی توجه به مقررات راهنمایی برای عابرها و دیگر رانندگان می باشد. مینی استرسها مانند قطره های آبی که اگر مدام از ارتفاعی به روی سنگی بچکد، آن را سرانجام سوراخ می کند، بر اثر تکرار آدمی را از پا در می آورند.

آخرین فعالیت های علمی استاد محمود بهزاد در ارتباط با روان شناسی ترجمه ی فصل دوم کتاب «زمینه ی روان شناسی هیلگارد و اتکینسون» است. در فصل دوم این کتاب که از جمله کتاب های اساسی روان شناسی است پایه های زیست شناختی روان شناسی مورد بررسی قرار گرفته است. دکتر محمود بهزاد مطالب این فصل مثل «انتقال سیناپسی» «ناقل های پیام عصبی»، «سازمان دستگاه عصبی» و «تعامل ژن ها و رفتار» را به گونه ای ترجمه کرده است که به راحتی می تواند مورد استفاده ی دانشجویان و استادان روان شناسی و سایر علاقه مندان قرار گیرد.

بیماری یا ناراحتی را باعث شود. در صفحه ی ۱۴۰ این کتاب نیز آمده است که: آن چه آدمی را به صورتی چشمگیر از دیگر جانداران متمایز می کند ساختمان بدن او نیست بلکه طبیعت روانی، هوشی یا معنوی آدمی است که وجه تمایز او با دیگر جانداران است. شکل بینی، رنگ پوست و گروه خونی مردمی که با آن هاروبه رو می شویم بسیار کمتر از حالت و مشرب، هوش و تمامیت آنها اهمیت دارند. این شخصیت آدمی است که بیشتر مورد توجه است.

دکتر بهزاد در بخش هایی از کتاب «تندرستی و شادمانی» که به سال ۱۳۸۴ توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شد، به موضوعات روان شناسی از جمله «اثر شگفت انگیز ذهن بر تندرستی»، «کاربردهای بیوفیدبک» و «استرس و افسردگی» پرداخته است. در این کتاب نوشته شده است که:

مجموع واکنش های جسمی و ذهنی (نیز عاطفی) آدمی در برابر محرک های ناخواسته خارجی و داخلی برهم زنده ی ثبات اوضاع محیط داخلی بدن، استرس نام دارد. زندگی هر چه ساده تر باشد استرس کمتر است. استرس بر دو نوع است: استرس های بزرگ و استرس های کوچک (مینی استرس ها). استرس های بزرگ در زندگی هر شخصی به ندرت اتفاق می افتند مثل از دست دادن یک عزیز، از دست دادن شغل. آن چه بیشتر مورد بحث ماست مینی استرس ها هستند که در هر شبانه روز بارها آدمی با آن روبه رو می شود. مینی استرس ها مثل استرس انتظار در صف

رشت این آشنایی شروع شد و ابتدا جنبه همکاری برای سخنرانی‌های ماهیانه انجمن را داشت و بعد به یک آشنایی صمیمانه تبدیل شد که تا آخر عمر ایشان ادامه داشت و آخرین بار هم این فرصت را داشتیم که در مجلس بزرگداشتشان که به همت و غیرت بچه‌های البرز آقایان دکتر محمدی، دکتر اشتری و دکتر منتصری در رشت برگزار شد، دیدار آخر را با او داشته باشیم.

این طبال سابق دبیرستان شاهپور رشت (بهزاد به گفته پدرم که هم کلاس بودند با لباس پیشاهنگی و شلوار کوتاه طبال دبیرستان بود) که همکار عمویم مرحوم صادق دهپور در دبیرستان‌های تهران هم بود این فرصت را به من داد که حدود سی سال کمابیش از وضع همدیگر باخبر باشیم.

در نیمه اول قرن گذشته (قرن بیستم) دو جنگ جهانی به فاصله کمتر از ربع قرن از یکدیگر اتفاق افتادند و این فاصله دوران شکوفایی رشت و گیلان است که رفاه اقتصادی، رفاه اجتماعی و شکوفایی علمی و هنری را در پی خود داشت و در هر زمینه‌ای آدم‌هایی تربیت شدند که کمتر دیده شده‌اند. بهزاد محصول همین دوره است. حضور عناصر تحصیل کرده نه فقط ایرانی بلکه روسی گرجی، آذربایجانی، یونانی، بلغاری، لهستانی فرانسوی و ... محیط مناسب برای رشد و بالندگی فراهم کرده بود و شاید فقط تبریز قرینه‌ای برای رشت و گیلان باشد.

به عادت مألوف معلمی جهت بررسی نظرات منتشر شده در مورد بهزاد که قریب به اتفاق آن‌ها بعد از فوت ایشان آمده است به جاهای مختلف سرک کشیدم و چیزهایی دیدم که گاه نیاز به

## ■ متن سخنرانی آقای دکتر احمد رضا دهپور

### استاد محترم فارماکولوژی دانشگاه تهران

(در مهر ماه ۱۳۸۶ در خانه داروساز رشت به یاد دکتر بهزاد ایراد شده است.)

#### ■ خانم‌ها، آقایان - همکاران محترم

از انجمن داروسازان استان گیلان جهت برگزاری این مراسم صمیمانه سپاسگزارم و همین‌طور از مشارکت سروران بزرگوار در این جمع که به یادبود استاد فرزانه محمود بهزاد برگزار شده است شخصی که اکثرمان وام‌دار او می‌باشیم تشکر می‌کنم. از برگزار کنندگان به جهت فرصتی که به من داده‌اند تا دقایقی خدمت شما باشم نیز بایستی تشکر نمایم و فقدان این بزرگوار را به انجمن داروسازان، پزشکان و خانواده محترمشان تسلیت عرض می‌نمایم.

من همیشه آدمی که در میان ما نیست را مصداق این بیت میرزا حبیب آخوند خراسانی می‌دانم که می‌گوید:

#### من که لوح ساده‌ام، هر نقش را آماده‌ام

#### نقش‌بازان قضا تا فود چه تصویرم کنند

هرچند که باید بلافاصله گفت که بهزاد نه لوح بود و نه ساده. بهزاد را در کسوت‌های معلمی مترجمی، عاشقی، دقت، شوخ‌طبعی، سلامت (جسمی و جانی) و رندی و ... دیده‌ام.

ثمره دوران آشنایی من با بهزاد مبادله ده‌ها نامه و صدها مکالمه تلفنی (بدون اغراق گاه هفتگی) و دیدارهای متعددی بود که با هم داشتیم. بعد از دهه شصت و شروع فعالیت دوران سوم زندگی ایشان در

اصلاح دارند و گرنه مختصات واقعی بهزاد مخدوش خواهد شد. هاله‌ای از ابهام در شخصیت بهزاد نظیر هر ایرانی دیگر بدون شک وجود دارد و عجباً گاه خود با سکوت‌مان دامن زنده آن می‌شویم. مثل این که هر ایرانی در حیاتش به تاریخ تعلق دارد و بوی تاریخ می‌دهد.

در این سایت‌ها از بهزاد به عنوان بنیان‌گذار بیولوژی نوین ایران که ادعا شده از طرف فرهنگستان علوم پزشکی به او داده شده و همین‌طور پدر داروسازی ایران نام برده شده است. دوستان و همکاران محترم، این موضوعات صحت ندارند!

بنیان‌گذاران بیولوژی نوین ایران با تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ از خارج برگشته بودند و بهزاد و پدرم در آن سال در مدرسه شاهپور درس می‌خواندند. شاید از زبان خود بهزاد صحبت کنیم بهتر باشد:

«وقتی کار چاپ (داروین چه می‌گوید) تمام شد به قسمت صحافی چاپ‌خانه رفتیم، طرز دوختن و جلد کردن را یاد گرفتیم و تمام کتاب‌ها را با دست خودم دوختم، صحافی کردم و دادم منتشر کردند. سال بعد کتاب نوشته Jean Rostamt را به عنوان «راز وراثت» ترجمه کردم. در این کتاب هفت هشت مورد بود که دست نمی‌فهمیدم. برای آقای دکتر عبدالله شیبانی استاد عالی‌قدر دانشسرا بدون این که با ایشان آشنایی قبلی داشته باشم نامه‌ای نوشتم و مشکلم را درمیان گذاشتم. ایشان علاوه بر این که ترجمه‌ی صحیح پاراگراف‌های نامفهوم را نوشتند و برایم فرستادند ضمناً چند صفحه توضیح مطالب مربوط به سؤالاتم را با

حوصله و محبت تمام برایم نوشتند، که به راستی کاملاً آموزنده و مفید بود. بزرگواری ایشان که بدون هیچ‌گونه آشنایی با من این همه صمیمانه به من لطف کرده بودند و مرا روشن کرده بودند چنان در من اثر گذاشت که هیچ‌گاه از یاد نخواهم برد». این دکتر عبدالله شیبانی که با ورود بنده به دانشگاه معاون آموزشی دانشگاه تهران بودند. در سال ۱۳۱۳ با تأسیس دانشگاه تهران با دکترای بیولوژی این رشته را در دانشگاه و دانشسرا تدریس می‌کردند. در مورد پدر داروسازی هم وضع مشخص است. بهزاد در تاریخ ۲۹/۱۱/۳۰ از پایان‌نامه خود تحت عنوان «بررسی غار گیلاس و سنجش اسیدسیانیدریک ...» در حضور آقایان دکتر مقدم استاد رشته داروسازی دکتر جنیدی استاد آب‌شناسی و دکتر قادری‌نژاد استاد شیمی دارویی دفاع کردند که با درجه بسیار خوب به تصویب رسید.

خوب بهزاد کی بود؟

قبل از هر چیز بهزاد یک معلم بود و از دید من معلم یک legend یا اسطوره در شیوه تدریس و یک قره معلم بود. اولین چیزی که در این رابطه برایم جالب بود این که بهزاد در سال‌هایی دیپلم گرفت که حق انتخاب برای ادامه تحصیل در هر رشته‌ای را داشت ولی آگاهانه شغل معلمی را انتخاب کرد و این همان کاری بود که پدرم و عموهاییم انجام داده بودند. بهزاد آموزگاری توانا و با نفوذ بود و آن‌چنان عاشقانه و دلسوزانه به این کار مبادرت داشت که هر آدم بی‌انگیزه‌ای را شیفته خود می‌کرد. در کلاس درس بهزاد خیلی‌ها پیش از محتوی درس به شیوه تدریس او می‌اندیشیدند و به راستی که تمام خصوصیات یک معلم را داشت.

ناتل خانلری و دیگر بزرگانی که در این زمینه سهیم بودند به خیر باد. (به نقل از استاد محترم اسفندیار معتمدی).

در کسوت ترجمه و تألیف بهزاد یکی از سرآمدان بود. بهزاد بیولوژی را به فهم عوام نوشت و در ترویج آن بدون شک نقشی انکارناپذیر داشت. بهزاد در انگیزش تفکر علمی برای شاگردان و مردم با نوشتن این کتابها خدمتی بزرگ به جامعه کرد. در ترجمه متون علمی وسواس داشت. اکثر نامه‌های ایشان که به یادگار پیش من مانده است حاوی پرسش‌هایی است که در این زمینه و بیشتر در رشته تخصصی بنده (فارماکولوژی) بود.

آخرین پرده زندگی بهزاد در کسوت داروساز در رشت گذشت. بهزاد موتور انجمنی شد که در سابقه فعالیت‌های خود سال‌های حضور بهزاد را تجربه نکرده بود. این پیرمرد یک تنه برنامه تنظیم می‌کرد، سخنران دعوت می‌کرد، سخنران را به هتل می‌رساند، سر راه جوک می‌گفت و قبل از سخنرانی مقدمه می‌آمد (که گاه از خود سخنرانی جالب‌تر بود). دریغا و افسوس که چطور با تعامل ناصواب خود این الگوی خوب و جالب را (انجمن داروسازان استان گیلان) که مثال‌زدنی بود و مثال هم زده می‌شد به بیراهه کشانیدیم و به آرزوهای این مرد لطمه زدیم و چه همتی کردیم. بهزاد پشت سر کسی در این زمینه چیزی نمی‌گفت، بدش می‌آمد و از جمع در موقع بدگویی محترمانه فاصله می‌گرفت و وارد این جور بحث‌ها نمی‌شد.

از خودش و اطرافیانش کمتر از او شنیدیم. به ندرت کسی از او شنید که برادر آزاده‌ای چون سرگرد خلبان رحیم بهزاد است.

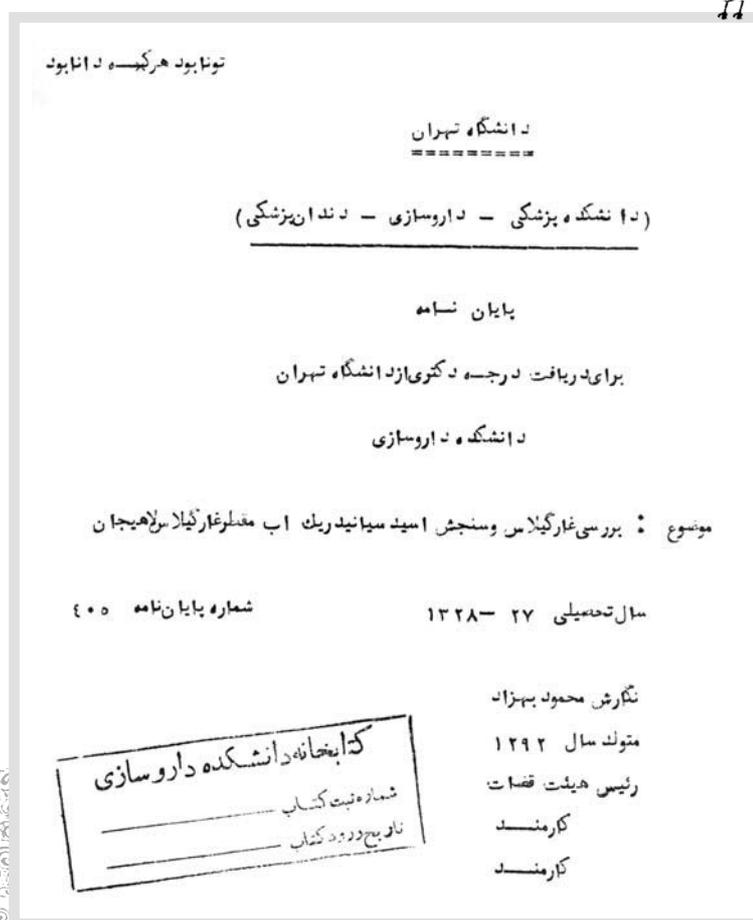
در ادامه خدمت بهزاد (بعد از بازنشستگی) را در بنیان‌گذاری تدوین کتاب‌های درسی ایران می‌بینیم و این کار شاید یکی از بارزترین تلاش‌های بهزاد بوده است. زیرا کتاب‌های درسی در هر نظام آموزشی و به خصوص نظام متمرکز آموزش ایران نقش کلیدی و سرنوشت‌سازی دارند و بایستی اذعان کرد که تأسیس چنین مراکزی چه خون جگر خوردنی می‌خواهد، تا به بار بنشیند و ثمر دهد و چقدر نقاد و نقزن و معترض و ... دارد. در ترجمه نیز بهزاد براساس نیاز و ضرورت جامعه فرهنگی خود و نه به‌خاطر مصالح شخصی به انتخاب متنی برای ترجمه و یا موضوعی برای تألیف مبادرت می‌کرده است. اگر از یک طرف کتاب «داروین چه می‌گوید» را منتشر می‌کرد در طرف دیگر به نوشتن کتاب علوم دوره ابتدایی نیز پرداخته و تلاش کرده تا از همان دوران کودکی، انسان اندیشه‌ورز و کنجکاو تربیت کند و شاید در فعالیت‌های بهزاد بتوان به یک نظریه آموزش بومی هم دست یافت.

نسل من از هرج و مرج آموزشی حاکم در آن زمان لطمات جبران‌ناپذیری را متحمل شده است. به کار بردن اصطلاحات متفاوت به‌وسیله مؤلفین در یک ماده درسی، نابرابری کیفیت و کمیت کتاب‌ها گران بودن کتاب‌ها، عوض شدن کتاب‌های درسی جابه‌جا شدن معلمان، دسته‌بندی‌های فرهنگینرسیدن به موقع کتاب و ایجاد بازار سیاه و بی‌دقتی در چاپ و غلط‌های بی‌شمار از آن جمله است.

بهزاد با دعوت از معلمان متخصص و آگاه که به آموزش و پرورش فرزندان کشور عشق می‌ورزیدند خدمتی سترگ به این مرز و بوم کرد. یاد دکتر پرویز

روشن است و به قول نصرت رحمانی:  
«هفتی صدای مادته فواید  
بر سنگ گور من بنویسید  
یک جنگو که ننگید  
اما شکست فورد»

در شخصیت بهزاد آزادگی، قناعت طبع و عزت  
نفس موج می‌زد. بهزاد شاید آخرین تن از نسلی  
باشد که امروز دیگر کمتر در یادها است. نسلی چون  
دکتر معین، آل‌بویه، مجتهدی، آرام و ... و دکتر  
معمدی خودمان. نسل‌های بعدی که تکلیفشان



تصویر صفحه اول پایان‌نامه داروسازی  
دکتر محمود بهزاد

و خانم هنرمندشان سرکار خانم فهیمه راستکار هم بودند. این مترجم توانا نویسنده کتاب نفیس «مستطاب آشپزی» هم هستند. این مرا به این صرافت انداخت تا بگویم که بهزاد «کتاب مستطاب زندگی» بود.

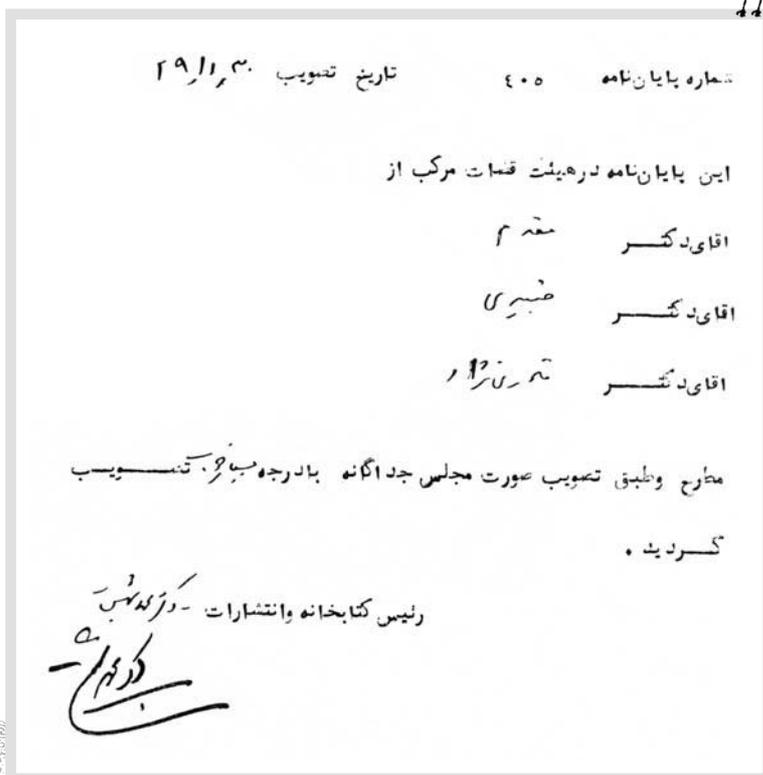
### دکتر هادی شفاییه

دکتر هادی شفاییه در سال ۱۳۰۲. و در تبریز در خانواده‌ای داروساز به دنیا آمد. به گفته خودش

در حقیقت با به خاک سپردن بهزاد بخشی از هویت خود را به خاک سپردیم.

بهزاد در کسوت‌های گوناگون معلمی استادی مترجمی، تألیف، ویراستاری یا سخنرانی نقشی بی‌بدیل از خود به یادگار گذاشت. بهزاد مزین به صفات برجسته‌ای مانند دقت، امید هوشمندی، پشتکار، شوخ‌طبعی، واقع‌گرایی، نظم و مسؤولیت‌پذیری بود.

در آخرین دیدار بهزاد آقای نجف دریابندری



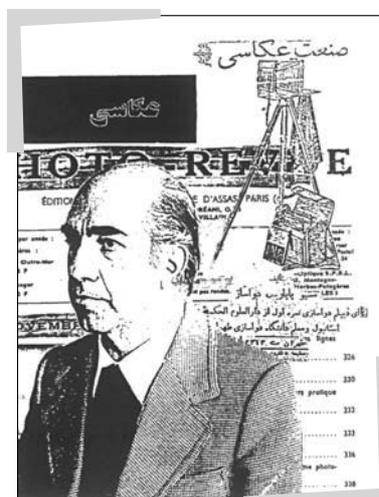
تصویر آخرین صفحه پایان‌نامه داروسازی دکتر محمود بهزاد



کلیشه روی جلد کتاب صنعت عکاسی،  
چاپ ۱۳۱۳

پدربزرگش «اولین دوافروش آذربایجان» بود و پدرش در تبریز داروخانه داشت اما در داروخانه شفاییه غیر از دارو، شیشه و کاغذ عکاسی لومیر هم پیدا می‌شد زیرا پدرش نمایندگی کارخانه لومیر فرانسه را داشت. کارخانه‌ای که بنیان‌گذاران آن برادران لومیر بودند (همان مخترعین سینما). هادی ۱۰ ساله بود که با دوربین لایکا و نگاتیوهای شیشه‌ای آن زمان اولین عکس خود را در شهر زادگاهش ثبت کرد. در ۱۸ سالگی به تهران آمد آن هم درست در روزی که آتش جنگ جهانی دوم به ایران هم رسید: شهریور ۱۳۲۰، دو سال بعد هادی که به توصیه پدرش قدم در راه داروساز شدن گذاشته بود از ایران خارج شد و به ترکیه رفت تا تحصیل کند. بعد از پایان جنگ

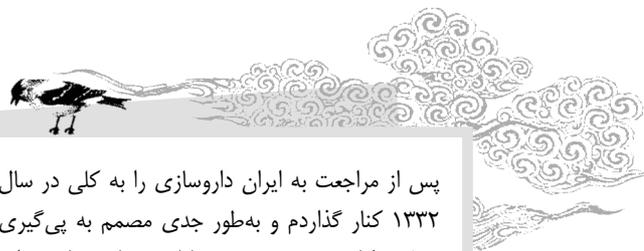
برای تحصیل داروسازی به فرانسه می‌رود. اما در همان توقف دو ساله در ترکیه او که در ایران با عکاسی آشنا شده بود یک دوربین زایس ۹ × ۶ می‌خرد «دوربینی که حتی کیف نداشت و آخرین دوربین مغازه بود. به خاطر جنگ جنسی از خارج وارد نمی‌شد.» در زمان تحصیل در فرانسه هم به مطالعه عکاسی ادامه می‌دهد. در بازگشت از فرانسه در سال ۱۳۳۲، دکتر هادی شفاییه تصمیم می‌گیرد به عشق حرفه‌اش یعنی عکاسی بپردازد در این مسیر تصمیم به کنار گذاشتن حرفه خانوادگی یعنی داروسازی می‌گیرد راه زندگی او از مسیر پدربزرگ پدر و برادرانش جدا می‌شود. در سال ۱۳۴۴ آتلیه عکاسی‌اش را به سبک خودش دایر می‌کند. بالاخره پسرپچه‌ای که در دوران



عکس مسیو پاپاریان

صنعت عکاسی به گفته شفاییه «کتبا ساده و در عین حال ارزنده‌ای بود که نوشته داروسازی بود به نام مسیو پاپاریان، استاد داروسازی دانشگاه تهران که از دارالعلوم استانبول فارغ‌التحصیل شده بود.» به دنباله روایت از زبان استاد شفاییه عنایت بفرمایید که از مجله هنر شماره ۶ - (تابستان و پاییز ۱۳۶۳) نقل شده است:

نوجوانی در گنجه حمام خانه‌شان «تاریک‌خانه» ساخته بود و زیر نور شمعی که جلوی آن یک شیشه قرمز قرار داده بود و شیشه عکس‌هایش را در دو تشتک ظهور و ثبوت، ظاهر و چاپ می‌کرد و در سنین بالاتر با دسترسی به کتاب «صنعت عکاسی» خلاقیت حرفه‌ای اش را آن چنان ارتقا می‌دهد که به حرفه عکاسی رو می‌آورد. کتاب



از اولین عکس‌های بزرگ که ۱۸ × ۱۳ است کوچک‌تر بود. بنابراین هر کسی هم عکس به آن بزرگی را در آن زمان نمی‌پسندید. ولی کاری که من می‌کردم این بود که از دوست و آشنا دعوت کنم و عکس‌های مطابق سلیقه‌ام را به‌طور مجانی برایشان ببینانم و چون پولی نمی‌گرفتم کسی هم اگر عکس، مطابق سلیقه‌اش نبود هیچ‌گونه اعتراضی نمی‌کرد و می‌گفتم که این عکس‌ها را به هر کسی که مایل هستید بدهید و وقتی که تمام شد دوباره چاپ می‌کنم. بدین ترتیب این عکس‌ها در بین افراد مختلف می‌رفت و آن‌هایی که این نوع عکس را می‌پسندیدند با اطلاع قبلی از روش کار من پیش من می‌آمدند و بدین ترتیب ما هیچ اختلافی نداشتیم و قبلاً به توافق رسیده بودیم. در آن روزها مجله فردوسی هم چاپ می‌شد و یک روز دکتر عسگری، سردبیر مجله به اتفاق یکی از دوستان مشترک جهت مصاحبه به خانام آمد و از من خواست تا درباره عکاسی مقاله‌ای در اختیارشان بگذارم. من هم منتظر چنین موقعیتی بودم تا بتوانم عکاسی را بهتر بشناسانم و شروع کردم به نوشتن چند مقاله، موضوع را هم پرتره انتخاب کرده

پس از مراجعت به ایران داروسازی را به کلی در سال ۱۳۳۲ کنار گذاردم و به‌طور جدی مصمم به پی‌گیری حرفه عکاسی شدم. تهیه وسایل و جا و سایر موارد مدتی طول کشید تا این که در روز اول فروردین ۱۳۳۴ رسماً آتلیه را برپا کردم اما درش را هیچ‌گاه باز نکردم چون کار من با کار سایر آتلیه‌ها فرق می‌کرد. در آن زمان آتلیه‌های عکاسی معمولاً همکف خیابان بودند و در دو طرف راهروی ورودی ویتترین‌هایی قرار داشت که عکس‌های نمونه‌شان را در آن ویتترین‌ها می‌گذارند در حالی که آتلیه من در طبقه دوم در داخل یک کوچه بود و بدون هیچ‌گونه تابلو و یا ویتترینی، به طوری که همه با دید انتقادی به من نگاه می‌کردند. شروع کار من، پرتره بود البته نه به آن صورتی که آتلیه‌های دیگر کار می‌کردند زیرا من هیچ عکسی را رتوش نمی‌کردم و مردم هم این موضوع را نمی‌پسندیدند. به علاوه این که عکس‌های دونفری و گروهی هم نمی‌گرفتم و اندازه خاصی هم برای خود تعیین کرده بودم. یعنی ۱۶ × ۱۲ سانتی‌متر و این اندازه، استاندارد نبود، کمی از کارت پستال معمولی بزرگتر و تا حدی



عکاسی نارسا بود و از طرفی هم تلویزیون دولتی شروع به کار کرده بود. لذا برنامه جدیدی برای مدت چهل هفته و هر هفته نیم ساعت در این تلویزیون پیش بینی شد و این فرصت دیگری بود که من بتوانم اهمیت عکاسی را به بحث بگذارم و همین موضوع موثر واقع شد تا این که ابتدا از طرف دانشکده هنرهای زیبا و سپس دانشکده صنعتی و هنرهای تزئینی برای بینان‌گذاری کرسی عکاسی و تدریس آن به دانشجویان رشته‌های مختلف از من دعوت شد و این جریان ادامه یافت تا این که از سال گذشته رشته لیسانس عکاسی در دانشکده هنرهای زیبا و مجتمع دانشگاهی هنر شروع شد که فقط درباره عکاسی است.

به خواست وزارت علوم، برنامه جامع بسیار مفصل برای آن تهیه و تنظیم کرده‌ام که امید است با موفقیت به اجرا درآید. بدین ترتیب از این که کوشش‌های سی‌ساله‌ام به ثمر رسیده و توانسته‌ام عکاسی را در کشورم به مقام حقیقی‌اش برسانم بسیار مفتخر و خرسندم.

### عکاسان گمنام

اما در رابطه با وضعیت عکاسی و عکاسان گمنام طی سالیان گذشته باید بگویم که به علت نبودن نمایشگاه و محل عرضه عکس، و عدم چاپ آلبوم آثار عکاس و یا مجله‌هایی برای درج عکس، کمتر با عکاس هنرمندی برخورد می‌کنیم و اگر چنین عکاسانی بودند فقط در بین اطرافیان‌شان شناخته شده بودند در حالی که ما از دوران اول عکاسی دنیا، عکاسان مشهوری را می‌شناسیم، به این دلیل که از همان ابتدا، مجله، آلبوم و تمامی امکانات عرضه عکس برای آن‌ها وجود داشت و این، خود باعث پیشرفت عکاسی می‌شود. اما اگر محدوده کار یک عکاس به چند نفر ختم بشود و کسی با عکس‌های او آشنا نشود مسلماً پیشرفتی در کارش حاصل نخواهد شد و

بودم چون برای مردم ملموس بود و طی مقالاتی دیگر مواردی چون نور و پرتره، روان‌شناسی و پرتره و خلاصه آن‌چه مربوط به پرتره می‌شد به تفصیل شرح دادم و در یکی از مقاله‌ها نوشتم که کسانی که پیش عکاس می‌روند، انتظار تملق و چاپلوسی را دارند و می‌خواهند که عکاس، با عکسی که می‌اندازد از آن‌ها تعریف کند و چیزی ارایه دهد بهتر و جوان‌تر از صاحب عکس و آن‌ها وقتی در عکسی خودشان را آن‌طور که هستند می‌یابند خوششان نمی‌آید و روی سخن من در آموزش عکاسی آن‌هایی بودند که می‌توانستند عکاسی مدرن را درک کنند و سپس مجله‌های دیگر و هم‌چنین رادیو برای مصاحبه به سراغم آمدند.

یکی از مواردی که در همان روزهای اول تاسیس آتلیه مورد نظرم بود، کلاس عکاسی بود. بدین جهت به دوست و آشنا پیشنهاد کردم که هر کس مایل است می‌تواند مجاناً در کلاس‌های من شرکت کند. ده پانزده نفر جمع شدند و من کلاس را تشکیل دادم و به دلیل این که، من خود آموخته بودم و کلاسی ندیده بودم می‌خواستم خودم را در این کلاس‌ها بیازمایم. این کلاس حدود سه ماه ادامه داشت تا این که کسی پیشم آمد و گفت که من آموزشگاهی دارم با تمام امکانات و شما در صورت امکان کلاستان را به آن‌جا منتقل کنید و من هم به دلیل تجربه‌آموزی در سطح وسیع‌تر این پیشنهاد را پذیرفتم و سپس موردی پیش آمد که توانستم به وسیله رادیو درباره عکاسی صحبت کنم.

مدتی گذشت تا این که نمایندگی آگفا درصدد برآمد تا به تلویزیون تجارتی آگهی بدهد و چون صلاح دیدند که بهتر است در فاصله بین دو آگهی که پانزده دقیقه بود مطلبی راجع به عکاسی گفته شود از من دعوت شد که طی مدت ۱۳ هفته این برنامه را اجرا کنم و از آن‌جایی که این مدت پانزده دقیقه، فشرده و برای بیان مطالب



### عکاسی، هنر یا فن؟

در عکاسی، جنبه تکنیک می‌تواند به تنهایی به مراحل عالی برسد چون همه عکس‌ها هنری نیستند و لازم هم نیست هنری باشند، فرضاً هنگامی که عکسی از یک ساختمان گرفته می‌شود بیشتر جنبه تکنیک در گرفتن عکس مطرح است و لازم هم نیست هنری باشد ولی انتخاب زاویه، انتخاب میزان نور، صحیح ظاهر کردن و درست چاپ نمودن در درجه نخست اهمیت قرار دارد. ولی هنگامی که عکس به مرحله وسیله‌ای برای بیان می‌رسد، آن‌گاه مراحل هنری آغاز می‌شود. یک نویسنده اگر خوب بنویسد، یک شاعر اگر خوب شعر بگوید به عنوان نویسنده و شاعر و یا هنرمندی مطرح می‌شود که چیزی را بیان می‌دارد. عکس هم وقتی که از جنبه تکنیک خارج می‌شود و وسیله‌ای می‌گردد برای بیان مطلبی، آن‌گاه به عنوان عکس هنری از آن می‌توان نام برد.

قبلاً عکاسی را به عنوان هنر قبول نمی‌کردند و معتقد بودند که چون عکس با وسایل فیزیکی و شیمیایی سر و کار دارد و از سوی دیگر با استفاده از دوربین و عدسی و سایر وسایل فنی است، مساله هم فنی تلقی می‌شود ولی بالاخره قبول کردند که هنر هم هست چون مطلبی را بیان می‌دارد با این فرق که تصویر، جای کلمات را می‌گیرد و بدین طریق عکاس، احساس خود را به بیننده انتقال می‌دهد.

در عکس خبری، وقتی که حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و یک نفر عکاس، از این حادثه عکس می‌گیرد. این عکس وسیله استناد به این حادثه می‌شود اما اگر این عکس خبری چیزی باشد که در بیننده احساسی را به وجود بیاورد یعنی عکاس بتواند با گرفتن عکس در لحظه مناسب، احساس برانگیخته شده در خود را به بیننده القا کند باز با عکس هنری مواجه می‌شویم. حالا این عکس خواه خبری باشد خواه غیرخبری.

از حال و حوصله و ذوق هم خواهد افتاد. بیشتر آماتورهای ما به همین دلیل کارشان پیشرفت نکرد در حالی که در خارج، کلوب‌های عکاسی وجود دارد و عکاسان آماتور عضو این باشگاه‌ها هستند، روی کارشان بحث و گفتگو می‌شود و کسانی هم که روی کارها صحبت می‌کنند صاحب‌نظر هستند. اما وقتی عکاس آماتوری عکسی را به اطرافیان و کسانی که صلاحیت ندارند نشان می‌دهد، اولین تعریف آن بیننده، ضمن تمجیدی که از عکس می‌کند این است: این عکس که عین نقاشی است و بعد هم می‌پرسد که با چه دوربینی این عکس را گرفته‌ای. اصلاً با آن کسی که عکس را گرفته کاری ندارند و این به دلیل نبودن محلی برای گردهم‌آیی عکاسان است. در هر صورت اگر عکاس خوبی هم وجود داشت به همین علت شناخته نشد و گمنام ماند. چه بسا که من در طول مدت فعالیت‌م تنها چند نفری را شناختم که از بین آن‌ها می‌توانم از آقای مصطفی افتخار نام ببرم این شخص که کسی هم او را نمی‌شناسد. پیش از جنگ، کنسرواتوار پاریس را تمام کرد و در ضمن علاقه‌مند به عکاسی هم بود، وی پس از بازگشت به ایران به علت بی‌توجهی مسئولین به موسیقی به طور آماتور، به کار عکاسی پرداخت. یک مغازه عکاسی باز کرد و کار تمیز و صحیحی هم انجام می‌داد. در همان ایام که اغلب مغازه‌ها می‌نوشتند: ظهور فیلم مجانی است، آقای افتخار با خط خوشی نوشته بود که ظهور فیلم مجانی نیست، چون دقیق‌ترین کار عکاسی ظهور فیلم است و من هم M چون شنیده بودم که کار این شخص بهتر از کسان دیگر است فیلم‌هایم را پیش او می‌بردم و به همین ترتیب با او آشنا شدم و از تنها کسی که اشکالاتم را می‌پرسیدم از همین شخص بود چون در زمینه عکاسی بسیار مطلع و صاحب‌نظر بود و همین طور از آقای دکتر احمد رضوی می‌توانم نام ببرم.

### عکاسی ایران در قبل و بعد از انقلاب

در ایران پس از انقلاب، دوران جدیدی در عکاسی آغاز گردید. پیش از این دوران، عکاسی دارای تحرک مطلوبی نبود. آماورهایی هم که به کار می‌پرداختند بیشتر به دنبال عکس‌هایی بودند که فاقد ارایه مطلب خاصی بود، مثل: پرتره، طبیعت بی‌جان، منظره و غیره. که روی این عکس‌ها می‌شود ساعت‌ها کار کرد و عکس‌های مختلف از یک سوژه واحد گرفت. در حالی که در عکس‌های خبری و خبری جنگی، اتفاق فقط در کمتر از یک لحظه و شاید برای یک بار در تاریخ می‌افتد و یک عکاس خبری خوب می‌بایست این لحظه را در همان لحظه درک کند و در همان لحظه عکس بگیرد. پس می‌بینیم که صحبت بر سر زمانی حتی کمتر از یک لحظه است. این مسایل در قبل از انقلاب در ایران مطرح نبود و فقط به علت انقلاب و جنگ بود که عکاسی متحول شد و به این ابعاد وسیع رسید و کسی می‌بایست در این رشته تخصصی وارد شود که دارای تحرک و جنب و جوش باشد.

مساله عکس خبری جنگی، مساله کوچکی نیست. یک عکاس به مانند یک سرباز باید کارآموده و جسور باشد تا بتواند به همه جای جبهه سر بکشد و لحظاتی را ثبت نماید که فقط برای یک بار اتفاق می‌افتد.

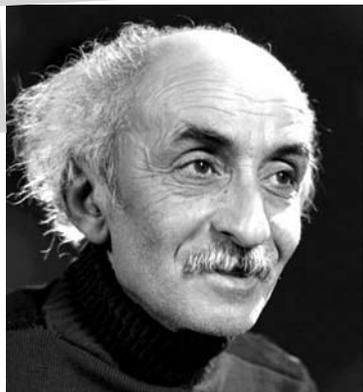
در دوران انقلاب، هزاران عکس توسط اغلب مردم که اکثراً هم شناختی در زمینه عکس‌های خبری جنگی نداشتند گرفته شد. در این عکس‌ها کمتر به موارد جالبی برخورد می‌کنیم و نسبت به تعداد مردمی که عکس می‌گرفتند و نسبت به تعداد عکس‌های گرفته شده، عکس‌های جالب، بسیار کم بود. هیچ حادثه‌ای هم برای این عکاسان پیش نیامد. اما عده‌ای از خبرنگاران خارجی آمدند که چند نفری هم کشته شدند. این‌ها عکاسان خبری جنگی بودند، جلوی گلوله هم می‌ایستادند چون حرفه‌اشان ایجاب می‌کرد.

عکس ورزشی هم دارای رشته تخصصی خاص خود است و عکاسی که در این رشته فعالیت می‌کند به مانند همان عکاس خبری جنگ، هم باید دارای تخصص و هم باید دارای شناخت در زمینه ورزش باشد تا بتواند لحظه مناسب را پیش‌بینی کرده و خود را آماده ثبت آن لحظه بکند. تفاوت بین عکاس خبری ورزشی و عکاس خبری جنگی در مساله مرگ و زندگی است. در مورد اول هیچ خطری عکاس را تهدید نمی‌کند اما در عکاسی خبری جنگی، خطر همواره در تعقیب عکاس است چون عکاس هم به مانند سرباز می‌بایست در جبهه بجنگد اما به جای اسلحه، دوربین بر گردن اوست که در هر صورت توسط جوانان ما در طول انقلاب و جنگ فعالیت‌های بسیاری شد، آلبوم‌های بسیاری هم چاپ گردید. البته این آلبوم‌ها دارای عکس‌های بسیار خوب هم هستند، عکس‌های متوسط و معمولی هم دارند و این امری طبیعی است. استادان عکاسی هم همین وضع را دارند. در زمینه نقاشی و سایر هنرها هم چنین گفته‌ای صادق است و تمام آثار هنرمندان یکپارچه خوب نیست بلکه هم شاهکار دارند و هم آثار معمولی.

یادم می‌آید که یک روز مرحوم نیما را دیدم. می‌گفت دیشب از اتوبوس که پیاده شدم تا به منزل بروم، شعر از من می‌ریخت. این گفته بسیار جالبی است. گاهی آدم موفق به خلق هیچ اثری نمی‌شود. عکاس هم مثل شاعری است که می‌بایست به مرحله الهام برسد. می‌بایست حتی در جبهه جنگ یک لحظه مناسب را پیش‌بینی بکند. در چنین لحظه‌ای عکاس از خود بی‌خود می‌شود و عکس را کاملاً در همان لحظه‌ای می‌گیرد که می‌بایست و در این مرحله است که آثار خوب و هنرمندانه‌ای پدید می‌آید.

به عبارت دیگر عکاس آگاه و هنرمند، لحظه‌ای پیش از فشار به دکلاشر دوربین «عکس مورد نظر را در ذهن خود مشاهده می‌کند.»





نیما یوشیج در سال ۱۳۳۴  
عکس از هادی شفاییه

کیلومترها دورتر از ایران به گوش می‌رسید. او همان روزهایی را به خاطر آورده بود که در خیابان‌های تهران به دنبال جایی برای راه اندازی یک آتلیه می‌گشت.

ساختمان شماره هشت در کوچه سرمد هنوز روبه‌روی پارک دانشجوی تهران برجامانده و جای خود را به ساختمان‌های چند طبقه نداده اما هادی شفاییه دیگر در آن نیست. «استودیو هادی» در اولین روز سال ۱۳۳۴ در طبقه سوم همان ساختمان کارش را آغاز کرد.

صندلی پز استودیو، یک جعبه خالی شیرخشک «گیگوز» بود و به قول دوستان شفاییه، او چندین وزیر و وکیل را روی آن صندلی نشانده.

یکی از نوآوری‌های شفاییه در عکاسی ایران، آغاز کردن عکاسی هنری و ثبت پرتره‌های شخصیت‌های معروف به این شیوه بود. تعداد زیادی از هنرمندان و چهره‌های سیاسی در آن سال‌ها مقابل لنز دوربین

در آن سال‌هایی که هنوز دنیای عکس‌های سیاه و سفید بود، هادی شفاییه به فکر افتاد که از اشیا عتیقه عکاسی کند، اشیایی که در دست مجموعه‌داران بود و هر کسی این امکان را پیدا نمی‌کرد که آن‌ها را ببیند. او از هزاران شی عتیقه عکس گرفت و از بین آن‌ها ۱۵۰ قطعه را انتخاب کرد تا بنا به دعوت موزه لوور، آن‌ها را در موزه معروف شهر پاریس به نمایش بگذارد.

شاید شانس با شفاییه یار نبود که بحرانی شدن وضعیت اقتصادی فرانسه در آن زمان، برنامه نمایشگاه او را هم لغو کرد. با این حال آثارش که «ردپای اعصار» نام گرفته بودند با دعوت دولت‌های ایتالیا و سوییس در این دو کشور به نمایش گذاشته شدند.

سال ۱۳۴۴ بالاخره نوبت به ایرانی‌ها رسید تا عکس‌های اشیا عتیقه خود را ببینند. نمایشگاه «ردپای اعصار» در آن سال در کاخ گلستان برگزار شد. بعد از ۴۳ سال یک بار دیگر همین نمایشگاه در داخل ایران تکرار شد. با این تفاوت که این نمایشگاه یک سوم از کل آن آثار را شامل می‌شد. در نمایشگاهی که از ۲۵ خرداد تا سوم تیر ادامه داشت عکس‌هایی روی دیوار رفته بودند که در نگاه اول موجب حیرت هر بیننده‌ای می‌شدند. اشیایی در کادر دوربین شفاییه قرار گرفته اند که بیش از هر چیز به گنج‌هایی شباهت دارند که در داستان‌ها ماجرای کشفشان را می‌نویسند: شمشیرهای هزاران سال قبل مجسمه‌های کوچک، جام‌هایی متعلق به سه هزار سال پیش و ...

در روز افتتاح نمایشگاه، صدای شفاییه از

شفاییه نشستند: نیما یوشیج، احمد شاملو، ابراهیم پورداود و ...

کرامت منظوری که از دوستان سال‌های دور این عکاس است در روز افتتاح نمایشگاه «ردپای اعصار» تعریف می‌کرد که «یک روز نیما به استودیو می‌رود و استاد شقایبه به او می‌گوید بنشین تا از تو عکس بگیرم. نیما جواب می‌دهد که سر و وضعش مرتب نیست و کروات ندارد. شقایبه به او می‌گوید نیمای واقعی الان جلوی چشمم است و می‌خواهم از همان عکس بگیرم. بعدها همین عکس، یکی از معروف‌ترین عکس‌های نیما می‌شود.»

از آخرین سال‌های دهه ۱۳۴۰ شمسی هادی شقایبه برنامه‌های آموزشی خود را آغاز کرد. تا آن زمان عکاسان هر کدام به شیوه خود آموخته پا به دنیای این هنر می‌گذاشتند اما پس از آن بود که عکاسی به عنوان واحدی درسی در دانشگاه‌ها مطرح شد.

شفاییه ابتدا به تلویزیون ملی می‌رفت و در برنامه‌ای درباره عکاسی هنری توضیح می‌داد. هم‌زمان با آخرین قسمت‌های برنامه بود که از او دعوت کردند به دانشکده هنرهای زیبا بروند و برای دانشجویان رشته‌های مختلف، واحد عکاسی را تدریس کند.

شفاییه هنوز آن روزهای سال ۱۳۴۹ را به خاطر دارد، «در آخرین هفته‌های برنامه از من دعوت شد به دانشکده هنرهای زیبا بروم. روزی که در مقابل اولین دانشجویان ایستادم قلبم به شدت می‌تپید و از احساس شادی می‌لرزیدم.»

اما راه زیادی مانده بود تا شقایبه به آن چیزی

برسد که در سر داشت، ۱۳ سال بعد برای اولین بار رشته‌ای به نام عکاسی در دانشگاه‌های کشور تشکیل شد که شرح درس آن را پیرمرد عکاس تنظیم کرده بود.

محمد ستاری، عکاس و پژوهشگر عکاسی درباره آن زمان نوشته است: «روز دوشنبه اول اسفند ماه سال ۱۳۶۲، مردی مسن و خوش سیما، متعلق به اخلاق نیکو، منضبط و جدی با شور و حرارتی که از یک فرد شصت ساله بعید می‌نمود، وارد کلاس درس شد تا به اولین گروه از دانشجویان رشته عکاسی در ایران، عکاسی را به صورت دانشگاهی بیاموزد.»

اما گردش روزگار چنان بود که شقایبه نتوانست اولین فارغ‌التحصیلان این رشته را ببیند و این افسوس تا به امروز با او همراه شده که: «افسوس که پیش آمدهای زندگی مانع از دیدن روزی شد که اولین دانش‌آموختگان عکاسی اکادمیک دانش‌نامه‌های خود را دریافت می‌کردند.

در روز بزرگداشت او، پرتله‌ای از شقایبه در قطع بزرگ چاپ شده و روی سن قرار گرفته بود. پیرمرد عکاس در این عکس یقه بارانی خود را برگردانده بود و کلاه شاپویی بر سر داشت. دوستان و شاگردانش یکی یکی از پله‌های سن بالا می‌رفتند و پیش از افتتاح نمایشگاه از خاطرات خود با او می‌گفتند و بالاخره حرف‌های خود او بود که شنیده شد. از راه دور و از آن سوی آب‌ها:

«در این لحظه تپش قلبم از آن روز اول کمتر نیست. بغض گلویم را فشرده و اشک در چشمم حلقه زده. حتما فشار خونم بالا رفته است.

نمی‌دانستم چنین دوستانی در کشورم پیدا

استاد هادی شفاییه پدر عکاسی نوین و بنیان‌گذار دانشکده عکاسی دانشگاه هنرهای زیبای تهران در حوزه هنری برگزار شد. خانه عکاسان ایران که این مهم به همت اعضای آن صورت گرفت در سایت خود [www.Iranpc.net](http://www.Iranpc.net) گزیده‌ای از سخنانی که در این مراسم از سوی پیش‌کسوت‌های هنر عکاسی بیان شده را قرار داده است. رییس خانه عکاسان ایران گفته است که: «خوشبختانه سعادت این را داشتیم تا بتوانیم از استاد شفاییه در زمان حیاتش تقدیر کنیم» و نیز این که: «آثار هنری و به‌ویژه عکاسی ایشان دارای ارزش معنوی فوق‌العاده‌ای هستند.»

اصغر بیچاره عکاس پیش‌کسوت اشاره می‌کند

کرده‌ام. غربت اگر بهشت باشد باز هم بد است.»

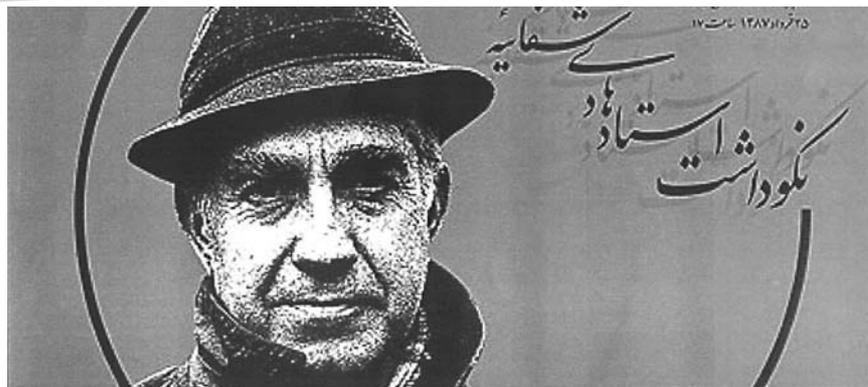
استاد شفاییه با فرزند کوچکش نیما زندگی می‌کند دو فرزند دیگر وی سوزان و شفیع در فرانسه و امریکا اقامت دارند. همسر استاد در یک حادثه رانندگی فوت کرد. فرزند ارشد او شفیع شفاییه از پزشکان معروف ایرانی مقیم امریکا است. استاد چندی قبل تحت عمل جراحی قلب باز قرار گرفت و حال عمومی ایشان رضایت‌بخش بوده. چند ماه قبل با تهیه یک دوربین دیجیتال نیکون D80 مجدداً عکاسی را از سر گرفته است.

#### ■ نکوداشت استاد

سال گذشته (۲۵ خرداد ۸۷) مراسم نکوداشت



پوستر نمایشگاه ردپای اعصار



پروتر همایش نکوداشت استاد هادی شقایب

رفت. در جلسه نکوداشت، ارتباط تلفنی با استاد ۸۴ ساله در آن سوی آب‌ها برقرار می‌شود و ایشان خطاب به دوستانش می‌گوید که: «سلامی از فراز کوه‌ها و دریاها، دشت‌ها و جنگل‌ها به خانم‌ها و آقایانی که در هوای گرم تهران شرمندهم کردند. افسوس که دیدار شما و فشردن دستان شما میسر نیست»... «۵۵ سال پیش قدم در راهی گذاشتم که از پایان آن هیچ تصویری نداشتم اما تصمیم گرفته بودم که حرفه عکاسی را در کشورم به حد اعلا برسانم.»

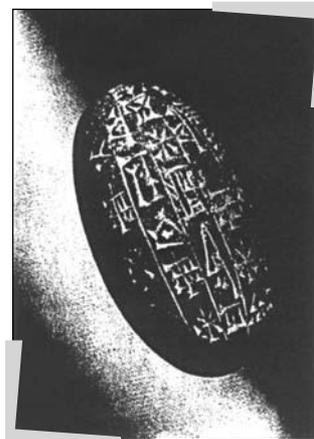
در همان روز نکوداشت نمایشگاهی از عکس‌های گذشته افتتاح شد که به مدت یک هفته در معرض دید همگان قرار داشت. نمونه‌هایی از هنر این داروساز که پیش‌کسوت عکاسی ایران نام گرفته را ملاحظه خواهید فرمود.

که: «رشته تحصیلی شقایب چون داروسازی بود و ایشان به علم شیمی اشراف کامل داشت این امر در کیفیت کارهایش و تسلط وی به امور چاپ و ظهور نقش به‌سزایی داشته است.» «شقایب استادی بود که با رها کردن رشته پردرآمد داروسازی به دنبال هنر عکاسی و تاسیس استودیوی عکاسی رفت که درآمدی هم نداشت، اما در این راه موفق شد.»  
فخرالدین فخرالدینی استاد پرتره کشور نیز اظهار داشت که: «وی شیوه عکاسی را در زمان خود متحول ساخت و در تکنیک پرتره شیوه صادقانه‌ای ابداع کرد. اگر تلاش‌های او نبود امروز در دانشگاه هنر و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران رشته عکاسی وجود نداشت.»

هادی شقایب دو سه سال بعد از راه‌اندازی رشته کارشناسی عکاسی در سال ۱۳۶۰، از ایران



تصویر شماره ۱



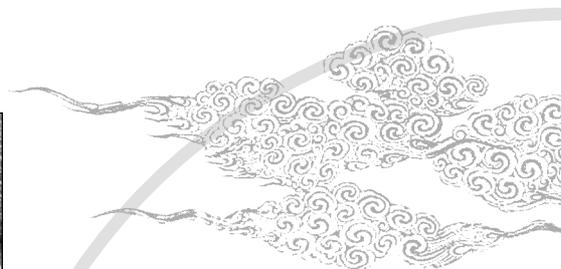
تصویر شماره ۲



تصویر شماره ۳



تصویر شماره ۶



تصویر شماره ۵



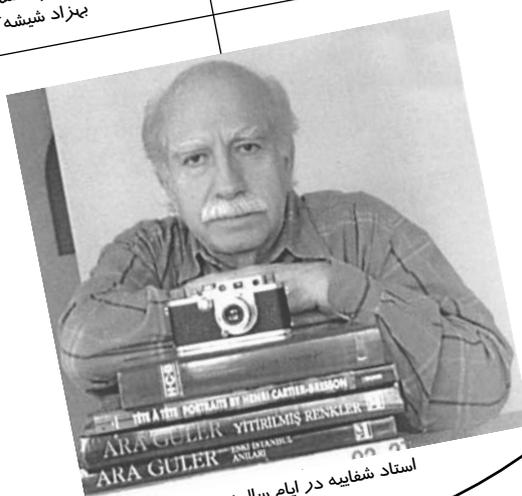
تصویر شماره ۵



طرحی از چهره استاد شفاییه، کار  
بهزاد شیشه‌گران



استاد شفاییه در ایام میانسالی



استاد شفاییه در ایام سالمندی